

## ضرورت تجدیدنظر در استراتژی امنیتی بامیان

دکتر حسن رضا خاوری

فاجعه‌ی چهارم قوس شوک بزرگی برای بامیان بود، انگار تاریخ آرامش بامیان یک‌باره متوقف گردید و امنیت آن دود هوا شد. فاجعه بسی هولناک و دردناک بود. مین/ بسبب آن از نوع ساجمه‌های بود، قدرت تخریبی‌اش کمتر اما قدرت کشتارش بیشتر. نوع مین و مکان انفجار آن آشکارا ثابت می‌کند که هدف ترور همانا کشتار و ارباب مردم بوده است، در راستای استراتژی «مرگ با هزار زخم». مردم بامیان بارها با فاجعه‌های هولناک روبه‌رو شده اما روحیه‌ی خود را نباخته‌اند و برای مبارزه و احقاق حق به‌پا خاسته‌اند. اکنون نیز باید چنین باشد و هست. تروریسم خطرناک است و ما را وادار به احتیاط و وارد شرایط اضطراری می‌کند، اما هرگز نمی‌تواند روحیه‌ی مردم بامیان و اراده‌ی نستوه آنان را به زانو درآورد و به انفعال و بی‌چاره‌گی بکشاند. تروریسم امیدوار است که اثرگذاری‌اش بیش از حد بزرگ و شوق القهر پنداشته شود، بامیان به زانو درآید، تحت سیطره‌ی ترس قرار گیرد و در گرداب استیصال و انفعال غرق شود اما زهی خیال باطل! باید امید آن‌ها را به خاک زد. این امر از طریق کنترل احساسات حاصل می‌آید. بروز احساسات ناگزیر است؛ نه جلوی آن گرفته می‌شود و نه قابل نقد است. حدی از آن لازم و حیاتی است، اما باید تحت هدایت خرد باشد. امر احساسی نباید چنان بر ما تسلط یابد که تمایلات و تقابلات احساسی تشدید شود و فضا در راستای اهداف تروریست‌ها قرار گیرد. موقعیت‌های دردناک به‌رغم سختی آن اما نیازمند هوشیاری بیشتر است. دیگر ویژگی احساسات‌گرایی فروکش زود هنگام آن است. چنانچه در قضیه‌ی شهادت نیروهای امنیتی دیده شد که جدی گرفته نشد و دادخواهی چشمگیر صورت نگرفت. اگر آن موقع دادخواهی مردمی جدی‌تر و حساب‌شده دنبال می‌شد، قطعاً امروز امنیت بهتری برقرار بود. اکنون نیز اگر دادخواهی مردمی جدی و حساب‌شده تعقیب نشود، باز همان آتش و همان کاسه خواهد بود.

برای حفظ جدیت و دوری از استیلاهی امر احساسی، حکومت محلی باید پاسخگو باشد. پاسخگویی صحیح می‌تواند از غلبه‌ی غلبان احساسات جلوگیری کند و راه برخورد حساب‌شده و مؤثر با رویدادهای خونبار را هموار سازد. مثلاً باید روشن شود که آیا از طرف مسئولین مربوطه، کوتاهی صورت گرفته یا خیر، چه پیش از بروز حادثه‌ی تروریستی و چه پس از آن. اگر کوتاهی و ناهماهنگی میان مقامات صورت گرفته، باید وضاحت داده شود و از مقررین بازخواست گردد؛ تا اعتماد عمومی به حکومت محلی برگردد. حکومت محلی به جد نیازمند بازسازی اعتماد عمومی است و یک گام تحویل آن وضاحت دادن و پاسخگویی است که ابعاد حادثه برای مردم روشن گردد و مردم بفهمند که فاجعه چگونه روی داده و عاملان آن کی‌ها است و چگونه مجازات می‌شوند و دیگر مسایل لازم. اما اگر کوتاهی صورت نگرفته، پس اشکال کار کجا است که چنین کشتاری روی داده و تهدیدات آن باقی است؟ آیا اشکال به استراتژی حکومت مرکزی و راهبرد کلان امنیتی برمی‌گردد که پیش‌فرض آن امن‌بودن بامیان است و به تبع، بامیان از اردو و امکالات ویژه و تجهیزات مورد نیاز بی‌نیاز و بی‌بهره پنداشته می‌شود؟ اگر چنین پیش‌فرضی در کار باشد، پس از این حادثه‌ی تروریستی خونبار فروپاشیده است؛ بنابراین، استراتژی امنیتی بامیان باید زودتر مورد تجدیدنظر قرار گیرد و استراتژی فعال و مطابق با تهدیدات تروریستی طرح و اجرا گردد که بتواند پیشاپیش جلوی بروز حوادث تروریستی را بگیرد و مانع آن شود یا در مقابله با زنجیره‌ی تهدیدات موفقانه عمل کند. از مدارا با دشمنان حربی مردم بامیان دست بردارد. هر چه زودتر باید امکانات و تجهیزات لازم جهت مقابله با تروریسم به بامیان داده شود؛ مثلاً پسته‌های ورودی بامیان فاقد امکانات پیشرفته‌ی بازرسی هستند که سریع‌تر باید تجهیز شوند. همچنین امکانات و تدبیرات لازم برای حفاظت جدی از مراکز آموزشی و محل‌های پرجمع مانند بازار و اماکن عمومی به جد روی دست گرفته شود.

مردم بامیان تا کنون صلح‌جوترین مردم بوده‌اند، زودتر از همه خلع سلاح شده‌اند، و در دفاع از دموکراسی پیشرو بوده‌اند. بامیانی‌ها محسنات زیادی دارند که در مجموع ثابت می‌کند مردم بامیان بیش از این‌ها حق دارند و باید مورد توجهات جدی قرار گیرند. بی‌توجهی پایدار ظلم‌ماندگار بر مردم بامیان است و باید رویکرد کلان حکومت مرکزی تغییر یابد. در این راستا، بهتر و ضروری است که توجهات حکومت از تجدیدنظر در استراتژی امنیتی بامیان آغاز شود، تا تروریست‌ها دوباره نتوانند در بامیان جولان دهند، مردم را به خاک‌وخون بکشند و حکومت را به سخره گیرند. این‌که تروریست‌ها به امن‌ترین نقطه‌ی کشور نفوذ کرده، نسل‌کشی و قتل‌عام راه می‌اندازند، تحقیر و شکست بزرگ برای حکومت است. حکومت از این همه تحقیر شدن باید بشرمد، درس عبرت بگیرد، به خود آید و استراتژی امنیتی صحیح روی دست بگیرد؛ درست و جدی کار کند؛ دشمن واقعی‌اش را بشناسد؛ از مدارا با دشمن و سرکوب دوستان بپرهیزد، که عاقبت خوبی ندارد.

”

در عصری که آشفتگی فرمانروا و خون روان است، در عصری که امر به آشوب می‌کنند،

در عصری که خودکامگی قدرت قانون به خود می‌گیرد،... هرگز نگویند، طبیعی است؛ تا هیچ چیز «تعیین‌ناپذیر» شمرده نشود.

برتولت برشت: استثناء و قاعده

“



نشریه بنیاد اندیشه-دفتر بامیان

## چرا افغانستان باید به

# «آسیای مرکزی»

## توجه ویژه داشته باشد؟

دکتر رضا عطایی | در صفحه ۲



## بامیان؛

### مدینه‌ی مغضوب (۲)

دکتر حبیب‌الله محمدی

بامیان بزرگ‌ترین گنج را که همانا آثار فرهنگی تمدن بشری می‌باشد در خود جای داده است. به همین خاطر، این شهر زینده‌ی داشتن بهترین نقشه از نگاه استانداردهای شهری می‌باشد و غفلت در این زمینه جفای بسیار بزرگ و نابخشودنی در حق آن می‌باشد. آری، آنچه را تا حال شاهد هستیم بدترین غفلت و بی‌توجهی از جانب حکومت می‌باشد.

در صفحه ۵



## رخداد دیدار؛ راه ورود خانه‌ی پری فلسفه

دکتر حسین مرادی

در صفحه ۳

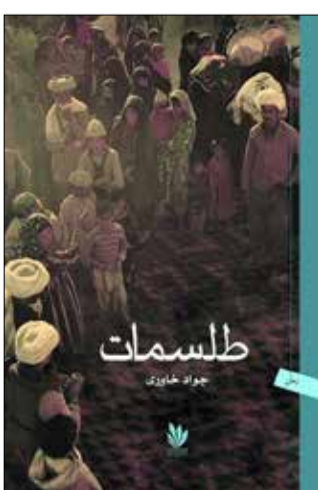
## حقوق فرهنگی

### در آیین‌های اسناد بین‌المللی حقوق بشر (۱)

دکتر عبدالرئوف شایان

اهمیت حقوق فرهنگی را در دو عرصه داخلی و بین‌المللی اختصاراً به گونه ذیل تبیین نمود: اول) در عرصه بین‌المللی: ترویج تساهل و مدارا، حفظ و حراست از کرامت بشری، احترام به انسان و انسانیت، ایجاد همبستگی و ارتقای توسعه و تمدن در یک دنیای امن و عاری از تبعیض از طریق توجه، تبیین و به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی انسان‌ها میسر می‌گردد. دوم) در عرصه ملی: جوامع دارای اقوام، ملیت‌ها و مذاهب گوناگون و دارای فرهنگ‌های گوناگون هستند، که همه در بی‌اجرایی شدن حقوق فرهنگی خود و بهره‌مندی از آن حقوق می‌باشند. از آن‌جا که درگیری‌ها، تعارض و کشمکش‌ها بین اقوام و گروه‌ها، در حقیقت ریشه در بی‌توجهی به حقوق فرهنگی آن‌ها دارد، تبیین و اجرایی ساختن حقوق فرهنگی آنان می‌تواند گامی در جهت ایجاد فضای صلح، آزادی و امنیت باشد.

در صفحه ۶



## هزاره در آیین‌های طلسمات

دکتر حبیب‌الله فهیمی

در صفحه ۴

## چرا افغانستان باید به

# «آسیای مرکزی»

## توجه ویژه داشته باشد؟

مجربرضا عطایی

(دانشجوی کارشناسی‌ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران)



دلیل دوم: «افغانستان و لزوم نگاه منطقه‌گرایی به آسیای مرکزی»

از پیامدهای بسیار مهم پایان جنگ سرد در عرصه سیاست بین‌الملل، می‌توان به اهمیت یافتن نقش «مناطق» اشاره کرد. (سنایدر، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۹۰)
باری بوزان -که از متفکران نظریه امنیتی «مکتب کپنهاگ» می‌باشد- بر این اعتقاد بود که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی علاوه بر این‌که دیگر ابعاد امنیت تغییر کرده است، «مرجع امنیت» نیز از دولت‌ها به سوی جوامع و بازیگران فرادولتی و فرودولتی سرایت پیدا کرده و دیگر سطح تحلیل‌های کلان (جهانی) و خرد (ملی) نمی‌تواند پاسخ‌گوی تغییرات ایجاد شده در ابعاد و مرجع امنیت باشد. در سطح منطقه‌ای نیز امنیت جهانی و ملی بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند و بسیاری از حوادث هم در آن رخ می‌دهد. (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۱۱۹ و ۲۷۸)

امروزه بازیگران بین‌المللی نسبت به دهه‌های گذشته بیشتر به این درک رسیده‌اند که می‌توانند از ظرفیت‌های «منطقه‌ای» برای پیشبرد منافع خود بهره بگیرند و اگر هم از دامنه حاکمیت‌شان کاسته شود در عوض به منافع بیشتری دست خواهند یافت.

بازشدن منطقه آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱م) به یکی از مهم‌ترین تحولات معاصر جهان مبدل شد. پس از فروپاشی شوروی و در شرایط خلاء ژئوپولیتیکی ناشی از عقب‌نشینی ابتدایی روسیه، به تعبیر احمد رشید «بازی بزرگ جدیدی» (The New Great Game) در این منطقه شکل گرفت که پس از حادثه یازده سپتامبر ابعاد جدیدی هم گرفت.

اهمیت ژئوپولیتیک آسیای مرکزی و قفقاز، تا به حدی است که حتی برخی از صاحب‌نظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپولیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی شده است، همچنین باید توجه داشته باشیم که حضور قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتر به خاطر اهداف سیاسی و امنیتی بوده تا اهداف اقتصادی. (موسوی و بهادرخانی، ۱۳۹۱: ۱۴۸، همچنین برای مطالعه بیشتر درباره «بازی بزرگ جدید» نگاه کنید به: کولایی، ۱۳۸۸: ۱۱-۳۲)

برژینسکی در کتاب خود، «صفحه بزرگ شطرنج» در بخش «بالکان-اوراسیا» پس از اشاره به وضعیت هر یک از کشورهای منطقه آسیای مرکزی می‌نویسد: دست‌یابی و بهره‌برداری از ثروت‌های غنی منطقه، اعم از نفت و گاز، طلا و بلندپروازی‌های ملی، منافع گروهی، ادعاهای تاریخی و آرزوهای امپراطوری در این منطقه رقابت بین‌المللی را به بار خواهد آورد و باعث



گفتم ز کجایی تو، تسخر زد و گفت ای جان نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه (مولانا)

رئیس‌جمهور غنی در ۲۹ میزان سال جاری به مناسبت بزرگ‌داشت «روز ملی زبان اوزبیکی» با حضور فرستاده‌ی ویژه‌ی کشور همسایه‌مان ازبکستان در ارگ ریاست‌جمهوری، از پیوندهای ناگسستگی افغانستان و آسیای مرکزی سخن به میان آورد و جایگاه و اهمیت کشورهای این منطقه را برای کشورمان تبیین کرد.

نویسنده که خود دانشجوی رشته مطالعات منطقه‌ای گرایش «آسیای مرکزی و قفقاز» در دانشگاه تهران می‌باشد، در یادداشت حاضر سعی بر تبیین چرایی اهمیت این منطقه و ضرورت توجه ویژه در دستگاه سیاست خارجی کشورمان در قبال کشورهای این منطقه دارد.
دلیل اول: «پیوندهای جداناشدنی افغانستان و آسیای مرکزی»

پیوندهای عمیق فرهنگی-اجتماعی، سیاسی-امنیتی و اقتصادی میان افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی وجود دارد که سرنوشت آن‌ها را در بسیاری از موضوعات، به خصوص مسائل امنیتی-اقتصادی، بنیادگرایی و مسائل ناظر بر گروه‌های هویتی و قومیتی به هم پیوند زده است. این پیوندهای ناگسستگی مشترک در طول تاریخ وجود داشته و به یک‌باره به وجود نیامده است، اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱م) و دستیابی کشورهای آسیای مرکزی به استقلال، بیشتر نمایان شد.

تنها کافی است نگاهی به نقشه جغرافیایی کشورمان داشته باشیم تا در همین ابتدای امر اهمیت موضوع بهتر درک و فهم شود، افغانستان با سه کشور (ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان) از پنج کشور آسیای مرکزی (دو کشور دیگر قزاقستان و قرقیزستان) دارای مرز مشترک است.

احمد رشید سروزنامه‌نگار پاکستانی- که پژوهش‌های بسیاری درباره افغانستان و آسیای مرکزی انجام داده است، معتقد است: «افغانستان از دیرباز مناسبات تاریخی و فرهنگی با آسیای مرکزی داشته است. این دو منطقه در فراز و نشیب قرون متمادی در قلمرو امپراتوری‌های مختلف در هم تافته‌اند. اقوام شمال افغانستان از تبار ازبک‌ها، تاجیک‌ها و ترکمن‌های آسیای مرکزی می‌باشند. رشته‌های قومی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میان افغانستان و آسیای مرکزی به همین لحاظ عمیقاً استوار است، و نمی‌شود ارتباطات او پیوندهای ناگسستگی میان افغانستان و آسیای مرکزی] امروز تحریف تاریخ تعبیر شود بلکه استمرار فرایندی تاریخی است که حاکمیت هفتاد ساله اتحاد شوروی وقفه کوتاهی در آن به وجود آورد.» (رشید، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

تحولات معاصر افغانستان همچون اشغال افغانستان توسط شوروی و شکل‌گیری جهاد اسلامی در مقابل آن، سقوط دولت کمونیستی کابل، ظهور طالبان و حوادث تروریستی یازده سپتامبر و… تاثیرات نافذ و مستقیمی بر روند تحولات کشورهای آسیای مرکزی داشته است. جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۲-۱۹۹۶) تنها یک مصداق بسیار بارز در تاریخ چند دهه اخیر است که تحلیل و بررسی آن به خوبی نمایانگر پیوندهای افغانستان با کشورهای آسیای مرکزی در ابعاد مختلف است. (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۵۹)

علاوه بر این، پیوندهای هویتی-فرهنگی که ریشه‌های تاریخی-تمدنی میان افغانستان و آسیای مرکزی دارد؛ مواد مخدر، قاچاق، کریدورهای ارتباطی و خطوط انتقال انرژی بخش دیگری از «وابستگی‌های متقابل» افغانستان و آسیای را شامل می‌شود که موضوع توتاپ و پروژه راه لاجورد تنها دو مصداق در این زمینه برای معلوم شدن پیوندهای جداناشدنی افغانستان و آسیای مرکزی به شمار می‌آیند.



استاد حسن‌رضا خاوری در یاداشتی مفصل تحت عنوان «بی‌نوابی بامیان: روایتی از خاموشی نوای بامی» که در شماره‌ی قبلی دوهفته‌نامه‌ی «سیمای خرد» نشر شده، به نقد وضع موجود و یادآوری از گذشته‌ی نه چندان دور رونق‌گیری حرکت‌های مدنی یا به تعبیر ایشان بانوا بودن بامیان پرداخته است؛ آن‌چه در بنشته‌ی فعلی می‌آید دفاع از وضعیت موجود و افراد مشخص یا نقد نوشته جناب استاد خاوری نیست بلکه شرح وضعیت از دیدگاه دیگر است.

یکم: اعتراض‌های مدنی در یک جامعه زمانی شکل می‌گیرد که شهروندان خواسته‌ها و مطالبات خویش را برای رسیدن به حقوق بشری و شهروندی خود با سازوکارهای نهادینه‌شده‌ی دموکراتیک پیگیری نمایند. اعتراض مدنی یک پدیده اجتماعی و مبتنی بر مسئولیت‌پذیری و تعهد فردی است و زمانی موفق می‌شود که روحیه‌ی همکاری و همگام بودن با دیگران در جامعه وجود داشته باشد. در یک کلام، ما نیازمند مشارکت همگان برای تحقق خواسته‌های خود هستیم.

آن‌چه امروز حرکت‌ها و اعتراضات مدنی را در بامیان کم‌رنگ ساخته اولاً بی‌توجهی و بی‌انگیزگی مردم و فعالان اجتماعی و ثانیاً نبود مشارکت جمعی و کنش فعالانه و مسئولانه‌ی آنان در قبال خواسته‌ها و مطالبات‌شان هست. چنان‌که امروز کمتر کسانی در سنگر اعتراض‌های مدنی حاضر و آماده به پرداخت هزینه‌های مادی و معنوی می‌شوند.

دوم: اعتراض‌های مدنی در دو دهه‌ی پسین با توجه به گذشته‌ی تاریخی جامعه ما که با استبداد، قبیله‌گرایی، انحصار و نادیده‌گیری دیگران در توسعه و انکشاف گره خورد است، بیشتر بر محورهای حق‌طلبی، عدالت‌خواهی تا هویت‌طلبی و توسعه‌ی متوازن شکل گرفته‌اند. این آشکار است که رسیدن به این آرمان‌های انسانی و تحقق جامعه‌ی عدالت‌محور و همدیگرپذیر نیازمند زمان و فرصت بیشتر، کار عادلانه و طولانی‌مدت است؛ اما برعکس نهادهای مدنی و فعالان اجتماعی در جامعه‌ی ما دچار آفات روزمره‌گی اند و به نتایج آنی

می‌شود تا رقابت برای «بالکان-اوراسیا» آینده‌ی پیچیده‌ای را برای آسیای مرکزی رقم بزند. (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸: ۸، برای تفصیل بنگرید به: لینک و ناومکین، ۱۳۹۱: ۲۷۱-۳۱۵)
اروپا و آمریکا بیشتر در پی گسترش رابطه سیاسی-اقتصادی خود با این کشورها بوده‌اند که به مفهوم بهره‌مندی از امکانات و منابع اقتصادی منطقه و جلوگیری از تحکیم حضور و نفوذ روسیه و حتی ایران است.

اگرچه در نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، رهبران مسکو بر اساس نگرش آتلانتیک‌گرایی در سیاست خارجی خود، اولویت را به روابط با آمریکا و اروپا اختصاص داده بودند و کشورهای این منطقه کنار گذاشته شد؛ ولی به زودی سیر تحولات در این کشورهای تازه به استقلال رسیده، همجواری و پیوندهای ناگسستگی روسیه با این کشورها همگی نادرست بودن آن نگرش سیاست خارجی را عیان‌تر ساخت و نگرش «اوراسیاگرایی جدید» جایگزین آن شد که همچنان همین نگاه و رویکرد را روسیه دارد و از کشورهای این منطقه تحت عنوان «خارج نزدیک» (Near Abroad) تعبیر شد. (کولایی، ۱۳۹۴: ۲۹۸)

مسلماً با توجه به توضیحاتی که درباره اهمیت منطقه آسیای مرکزی گفته شد و با توجه به بخش اول یادداشت که در آن تنها به گوشه‌هایی از پیوندهای جداناشدنی کشورمان با کشورهای این منطقه اشاراتی شد، متوجه می‌شویم منطقه آسیای مرکزی برای افغانستان از فرصت‌های موجود در کشورهای این منطقه برای افغانستان متحمل هزینه‌های بسیاری خواهد بود.

موقعیت ویژه افغانستان در میان مناطق آسیای مرکزی، آسیای جنوبی، شرق آسیا و خاورمیانه که از سویی نقش هم‌پوشانی و نقطه اتصال این مناطق را دارد و از سوی دیگر از همه آن‌ها متمایز است برای کشورمان هم چالش و تهدید محسوب می‌شود و هم فرصت و منفعت. به همین دلیل کشور نیاز به یک سیاست خارجی فعال مبتنی بر ائتلاف‌ها و اتحادها در مناطق مختلف جهان، به خصوص در مناطق همجوارش می‌باشد.

منابع:
اسنایدر، کریگ (۱۳۸۴)؛ امنیت و استراتژی معاصر، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۹)؛ نظریه‌های امنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

رشید، احمد (۱۳۸۷)؛ جهاد: ظهور اسلام پیکارجو در آسیای میانه، ترجمه جمال آرام، تهران، انتشارات عرفان.

کولایی، الهه (۱۳۹۴)؛ سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران، نشر سمت.

کولایی، الهه (۱۳۸۸)؛ بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی؛ زمینه‌ها و چشم‌اندازها، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

لینک، پیتر و ویتالی ناومکین (۱۳۹۱)؛ آسیای مرکزی دو دهه پس از استقلال، تهران، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس).

احمدیان، قدرت‌الله و طهمورث غلامی (۱۳۸۸)؛ «آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۲، شماره ۴، تابستان و پاییز، صص ۱-۲۰.
موسوی، سید محمدرضا و محمدرضا بهادرخانی (۱۳۹۱)؛ «تاثیر جایگاه خطوط لوله انرژی بر ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۱۸، شماره ۸۰، زمستان ۱۳۹۱، صص۱۴۷-۱۶۹.

# غروب اعتراض

دکترامیر کوثری

دانش‌آموخته‌ی جامعه‌شناسی و فعال مدنی

می‌اندیشند و اگر چند روزی حرکت‌های‌شان نتیجه‌بخش نبود، دوباره به گوشه‌های خلوت خود می‌خزند. به قول دوستی، نگاه ما فست‌فودی (fast food) شده؛ یعنی همه چیز را حاضر و آماده می‌خواهیم و به خود زحمت رنج کشیدن بیشتر نمی‌دهیم. ما چه در اوایل شکل‌گیری حرکت‌های مدنی و چه فعلاً فاقد یک دیدگاه استراتژیک و سنجیده‌شده بودیم و هستیم، چنان‌که این حرکت‌های شکل‌گرفته فاقد مراحل بعدی پیگیری بودند و خلاصه می‌شدند به چند روز، و بعد آن فراموش خودمان نیز می‌گردید.

سوم: دولت نقش اساسی و مهمی در موفقیت و رونق گرفتن اعتراضات مدنی دارد. اگر دولت‌ها مطالبات و خواسته‌های قانونی و برحق شهروندان را جدی بگیرند و هر بار سرکوب یا هم سرپوش بگذارند، در بدترین وضعیت، اعتراضات مدنی دچار انحراف و خشونت و در خوب‌ترین حالت، مردم گرفتار نومیدی و سرخوردگی می‌شوند که هر دو نامیومون و نامبارک است. آن‌چه که در افغانستان واقعیت امر نشان می‌دهد دولت به وظایف خویش در قبال اعتراضات مدنی عمل نکرده بلکه بارها با اعتراضات شهروندان برخورد سیاسی و سلیقوی کرده و کوشش نموده که آن را از مسیر اصلی‌اش منحرف بسازد. برای نمونه، مطالبه مردم در قالب جنبش روشنایی را به زیاده‌خواهی هزاره‌ها و محروم ساختن دیگران از برق ربط داد، که خود دروغ آشکار است. در کنار این، دولت همیشه کوشش نموده تا از شرایط فعلی امنیتی سوءاستفاده کند و اعتراضات را با دلایل امنیتی در نطفه خفه بسازد و یا هم در جریان اعتراضات، رهبران و سلسله‌داران اعتراضات را تهدید و بترساند تا آنان از حرکت‌شان دست بکشند. دولت افغانستان در زمینه ی برچیدن دامن اعتراضات در سطح کشور مخصوصاً بامیان با این ترفندها و راه‌های دیگر چون دوسیه‌سازی، برچسب‌زنی، ایجاد شکاف‌های قومی-مذهبی در صف معترضان و نیز تنبیه و تهدید فعالان اجتماعی دست زده است که نمونه‌های زیادی گواه آن است.

چهارم و سخن آخر: در پایان چند نکته‌ای را پیرامون یاداشت استاد خاوری لازم به یادآوری

می‌دانم:

یکم: نادیده‌گرفتن و تقلیل اعتراضات مردم در طول سالیان پسین به چند حرکت نمادین که در جای‌شان ارزشمند و مهم است، خود نشانگر تبعیض، نبود درک دقیق و همه‌جانبه از حرکت‌ها و اعتراضات مدنی مردم بامیان است. در طول دو دهه‌ی اخیر، صداهای گونه‌گونا اعتراض در تاریخ زرین بامیان ثبت شده، نه چند مورد مشخص که جناب استاد اشاره نموده است. حداقل ما می‌توانیم از اعتراضات فعالین مدنی و اعضای شورای عالی مردمی جنبش روشنایی

بامیان طی پنج سال اخیر نام ببریم.

دوم: استاد خاوری در جایی از برجسته‌سازی سیمای طالبان در بامیان توسط والی جدید اشاره‌ای داشته است که خود جای تأمل دارد. اگر منظور جناب استاد گروه نعت‌خوانی باشد، این را باید بگویم که بامیان جغرافیای متکثر و همدیگرپذیر است. آنانی که ایشان با سیمای طالبانی می‌بیند طلاب مدرسه اند و آن هم لباس و سیمای معمول‌شان، و در ضمن هیچ نشانه‌ای از پرورش و استقبال افکار طالبانی را کسی از مقام ولایت ندیده، تا ما بر مبنای آن قضاوت نماییم. البته این دفاعیه از جناب رحمتی نیست بلکه بیان آن‌چه است که خودم شاهد ام و درک می‌نمایم.

سوم: بامیان هر چند امروز کمتر شاهد تظاهرات‌ها و حرکت‌های نمادین اعتراضی می‌باشد که دلایل آن را در بالا آورده‌ام؛ اما دارای جامعه مدنی قوی، فعال و پویا است که با راهکارها و مسیرهای جدید، مطالبات و خواسته‌های مردم را پیگیری می‌نماید. امروز جامعه مدنی بامیان به نحو سازمان‌یافته و تخصص‌محور، فعالیت‌های خویش را انجام می‌دهد و نیروی تاثیرگذار بالای دولت و مردم به شمال می‌آید که هیچ کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید؛ و همین‌طور حکومت محلی و مرکزی به طور جدی از آن حساب می‌برد.

# رخداد دیدار؛

## راه ورود خانه‌ی پری فلسفه



دکتر حسین مرادی

اقدم هذه الرسالة لحبيبتى الوحيدة، التى يحبها القلب و يريدها العقل:  
پری غزنه

### ۱: پری در سرشت آتشین

گوته در پایان فاوست نوشت: «این زنانگی جاودانه، به فرادست می‌بردمان هماره.» سپس، قلم در نیام کرد و هم‌وقت با مرگ تراژیک فاوست، سکوت نمود. یا شاید این‌گونه خویشتن را به چالش کشید: «آیا تو نیز در کاوش حقیقت، راه بازآمده را با فلاکت گم کردی؟» (فاوست، ۶۴). پیش از او، دانته الگیری در وسط «کمدی الهی»، در برزخ، گفته بود: «قوه‌ی درک شما، از هر آنچه که حقیقت است، تصویری برمی‌گیرد و آن را در درون تان می‌گستراند؛ پس آن تصویر، روح را به خود جلب می‌کند، و اگر در این جلب شدن، بسیار مجذوب شد، آن نیروی جذب‌کننده عشق است؛ که در درون تان از طریق لذت و با پیمانی تازه، پیوند می‌خورد.» پیش‌گام‌تر از این دو - در اواخر دوره‌ی باستان و اوایل سده‌های میانه - بوئتیوس رساله‌ای نوشت در زندان و آن را «دریاره‌ی تسلا‌ی فلسفه» نام نهاد. دریاره‌ی تسلا‌ی فلسفه، دیالوگ خیالی بین بوئتیوس و فلسفه است. فلسفه در «دریاره‌ی تسلا‌ی فلسفه» ی بوئتیوس شخصیت مؤنثی است که در سنت خردورزی فلسفی مظهریت می‌یابد. چهره‌ی زنانه‌ی فلسفه یا ادغام آن در «زنانگی جاودانه» موجد «فیلو» یا دوست‌دار می‌گردد: فیلو در نبود سوفیا می‌میرد. ابن‌عربی نیز حکمت را چونان معشوق زیبا یا سرو رعنا نقاشی می‌کند: صورت زنانه‌ی حکمت - از سوی ابن‌عربی - در «ترجمان الاشواق» ترسیم می‌گردد. امکان دارد سرشت الیگوریک و سمبولیک این کتاب خواننده‌ی سطحی را به خطا اندازد و به ظاهر متن اکتفا کند. اکتفا به ظاهر متن، بی‌هیچ مانعی، سبب کج‌فهمی می‌گردد. البته ذهن ابن‌عربی، به این خطر خطور یافت؛ لذا «ذخائر الاعلاق» را در تشریح ترجمان الاشواق و توضیح مقاصد آن نگاشت. یعنی آشکار ساخت که ترجمان الاشواق منظومه‌ای در وصف صورت زنانه‌ی حکمت است. ناگفته نگذاریم که روزبهان بقلی شیرازی نیز در «عبهر العاشقین» دست به چنین اقدامی زد: او کتاب عبهرالعاشقین را - که به زبان فارسی است - به دستور زنی در مکه/نوربند مکی خویش به نگارش درآورد. لذا می‌شود پرسید: آیا فلسفه سرشت زنانه دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، وانگهی می‌شود از ویژگی پربانه یا پربانگی فلسفه طرح پرسش کرد: پری فلسفه چیست؟ پری، وجه‌ی دل‌انگیز، فریبا، پنهان و دیوانه‌کننده‌ی صورت زنانه‌ی حکمت است. اگر وجود راه نشان امر زیبا در صورت زنانه‌ی حکمت یا پری فلسفه بدانیم، می‌شود فیلسوف را از ره‌گذر فلسفه، وابسته و عاشق وجود و تأملات او را در این زمینه، بازتابی از هستی به حساب آورد. این برداشت، بحث موجود بماهو موجود را که موضوع فلسفه است، قابل توجیه و معنادار می‌کند. تأمل به وجود و سعی در درک آن نوعی معاشقه است. این معاشقه استکمال نفس انسانی را در پی دارد: «الحکمة استکمال النفس الانسانية بتصور الامور و التصديق بالحقايق النظرية و العملية على قدر الطاقة البشرية.» (عیون الحکمة، ۱۶). پری فلسفه به آسانی به فهم نمی‌آید. می‌شود گفت تاکنون - به فهم - نیامده است. به رغم پوشیدگی و اسرارآمیزی این پری خواستنی، هر فیلسوفی/مکتب فلسفی‌ای محصول نهایی تلاش خود را در امر اندیشیدن به این امر، بیرون داده‌اند. حتی جدال‌های خونینی نیز بر صدق و کذب آراء و سنجش قرب و بُعد آن‌ها در تناسب با حقیقت امر، در گرفته است.

### ۲: پری در آتش تعلق

سیمای سوپژکتیوی برساخته‌ی گفتار فلسفی، همان سیمای فیلسوف/دیو دیوانه‌ی پری دانایی است. از این‌رو، ضرورت اصلی گفتار فلسفی، هم‌سان‌سازی گفتار عقل (logos) با هستی است. زیرا سرشت گفتار فلسفی، کیهانی (cosmic) است و جایگاه سوزه را مبتنی بر منطق نوعی تمامیت طبیعی تعیین می‌کند. از آن‌رو که جایگاه سوزه بر حسب منطق نوعی تمامیت طبیعی تعیین می‌شود، ابژه همان تمامیت کیهانی متناهی در مقام جایگاه تفکر است. تمامیت کیهانی متناهی ناظر بر این است که در فلسفه‌ی ارسطو، موضوعات موجود بماهو موجود به موجودی با عنوان «فعلیت» می‌پردازد و از علت یک موجود فقط از آن جهت که موجود است بحث می‌کند، نه از آن جهت که فلاتی است. یعنی در تفکر متأزلیکی ارسطو، موجود فقط از آن جهت که موجود است یک واحد بالفعل حساب می‌شود. در کاربرد صفت متناهی برای تمامیت کیهانی، این اصل ارسطویی مفروض است: کیهان از جهت فعلیت، متناهی است. عدم تناهی بالقوه‌ی آن اگرچه درست، ولی امر کیهانی/وجودی نیست، بل که در حد یک امکان می‌تواند مطرح باشد. از این‌رو، مفهوم سوزه‌ی عقلانی -سوزه‌ای که معقولات را دریافت می‌کند- متضمن تصویر عقلانی - یا صور معقول - از عالم است. یعنی سوزه اگر از ابژه مستأصل گردد، استیصال آن به شرایط تعریف آن بدل خواهد شد: توضیح این



امر، نیازمند اهتمام به مسأله‌ی تضایف در نزد فیثته است. او معتقد است که سوزه همیشه تصاویری متناظر از عالم دارد و بدون این تضایف، هیچ نظریه‌ای از سوزه ممکن نیست. تضایف در گفتار فلسفی، یکی از گونه‌های تقابل است که بین دو امر وجودی برقرار می‌گردد. به این معنا که تضایفان دو امر وجودی هستند که تعقل هر یک از آن‌ها در فقدان دیگری امکان‌پذیر و میسر نیست. این تضایف میان ذهن و تصویر عالم، در پدیدارشناسی هگل نیز حیثیت بنیادین دارد. نشئات بسط و نمو روح، هم‌زمان، نشئات بسط و نمو به چنگ آوردن مفهومی عالم نیز هست و ما نمی‌توانیم بدون یکی از دیگری سخن بگوییم. در یک هم‌زمانی عام و ابدی، ذهن خود را در جهان می‌فهمد و جهان خود را در ذهن. یعنی سوزه و ابژه در یک هم‌زمانی پایدار، متضمن معنای هم‌دیگر می‌شوند. پس، سوزه چه در وضع استیصال باشد، چه میل و چه عشق، همواره وصل به تصاویر عالم و حیث ابژکتیو است. لذا در فلسفه‌ی ایده‌الیستی، ذات مؤدی به مفهوم است و همین امر «بنیاد خارج و تضایف ذهن و عالم را وضع می‌کند». روی این حساب، اندیشیدن به پری فلسفه و برخورد با او، وانگهی که در درک و دریافت او مؤثر می‌افتد، به همان میزان تضمین‌کننده‌ی معنا و مفهوم هویت سوزه‌ی شناسنده نیز می‌باشد. گذشته از این فخرالدین رازی برخلاف دیگر فلاسفه - حقیقت علم را پیوند می‌زند به اضافه. یعنی او، علم را از کیفیات نفسانی مقوله‌ی فعل و یا انفعال نمی‌داند، بل که از دید او، علم، از مقوله‌ی اضافه یا نسبت است. یعنی حصول علم، متوقف بر نسبت پیدا کردن نفس ناطقه‌ی انسان با شیء خارجی است.

ظفر فرومی‌رود و ظفرمندانه به سوی پری فلسفه عزیمت می‌کند. عزیمت به سوی پری فلسفه، عزیمت به سوی خویشتن - که در تاریکی مستور مانده - نیز است. پرسش از هستی، پرسش از هستی خویشتن را نیز در پی دارد و نتیجه‌ی حاصل از آن، نمی‌تواند در درک سوزه از خودش، بی‌تأثیر باشد. جهت‌گیری در گفتار فلسفی، نمی‌تواند استثناء‌پذیر باشد. زیرا که تعیین نسبت با هستی، تعیین نسبت با خویشتن را نیز در بر دارد. به همین دلیل بود که نیچه فلسفه را خاطره‌نویسی می‌دانست. البته قول به این که پری فلسفه، وجود است را، چونان یک امر مسلم نباید در نظر گرفت یا در پرتو امر مسلم نباید دید. ممکن است پرسیده شود: چرا؟ این چرا را بایستی با پرسش دیگری پاسخ داد: آیا قول به اصالت ماهیت را، در این خصوص می‌شود نادیده گرفت؟ یعنی آیا اصالت ماهیت، تلاشی در تجدید نظر در وجه پربانگی فلسفه نیست؟ پاسخ این پرسش وابسته به این است که تأملی بر موضوع فلسفه شود. موضوع فلسفه، هم در یونان باستان - به ویژه ارسطو - وجود بوده است و هم در فلسفه‌ی اسلامی - چه در مشاء، چه در اشراق و چه در متعالیه - «وجود» موضوع فلسفه دانسته شده است. دست‌کم، در اقوال آن‌ها، چیزی که ناظر بر موضوع فلسفه دانستن ماهیت باشد، نمی‌شود یافت. موضوع یک موضع باید امر وجودی باشد، حال آن‌که ماهیت قبل از وجود، وجود ندارد. اگر وجود داشته باشد، تحصیل حاصل است، اگر نداشته باشد و امر عدمی باشد، نمی‌تواند موضوع فلسفه قرار بگیرد. توضیح این مسأله، نیازمند بررسی براهین هر دو طرف و تبیین درست مفهوم اصالت ماهیت است. در این مجال اندک، به طور مختصر به این مسأله می‌پردازیم:

### ۴: پری در نزاع آتش‌ها

وجود و ماهیت غیر از هم‌دیگرند: زمانی که در عالم واقع و خارج می‌خواهیم به شیئی اهتمام دهیم، می‌گوییم: «آن انسان موجود است/انسان موجود است». در تحریر یا تقریر چنین جمله‌ای نوعی تغایر مفروض است: تغایر وجود و ماهیت. ماهیت مفاد حد و وجود مفاد برهان است. وجود با این که بر اشیاء مختلف حمل می‌شود، ولی هیچ‌گاه جنس آن‌ها نیست، چرا که شناخت ماهیت، شناخت جنس - که جزوی از ماهیت است - را در پی دارد. گذشته از این، وجود امر مشکک است، در حالی که تشکیک در ماهیات ممتنع است. از این‌رو وجود ماهیت جنسی و جزء مقوم هیچ یک از ماهیت‌ها نمی‌تواند باشد. لذا با فرض تغایر وجود و ماهیت، می‌شود پرسید که آیا زیادت، زیادت وجود بر ماهیت است یا زیادت ماهیت بر وجود؟ قول مشائی و اشراقی این است: زیادت وجود بر ماهیت؛ البته با توجه به این نکته که حکم زیادت وجود بر ماهیت و غیریت آن دو ویژه‌ی ممکنات/ممکن الوجود است. در واجب الوجود بالذات این دوگانگی و غیریت راه ندارد، بل که او وجود خالص و ماهیتش عین وجودش است. در گفتار فلسفی، زیادت/عروض وجود بر ماهیت می‌تواند دو گونه تصور شود: یکی عروض تحلیلی وجود بر ماهیت در خارج، و دیگری عروض واقعی وجود بر ماهیت در خارج. پس می‌شود پرسید آیا از نظر مشائیان زیادت وجود بر ماهیت تنها ذهنی و مفهومی است، یا در خارج و جهان واقع نیز اتفاق می‌افتد: مشروط بر روشن شدن این که زیادت وجود بر ماهیت در خارج به چه معنا است؟ عجالتاً پاسخ این است: در هر دو، منظور از زیادت تحلیلی وجود بر ماهیت در خارج، آن است که واقعیت خارجی، در خارج از گونه‌ای است که ذهن آن را به دو حیثیت متمایز تحلیل می‌کند، ولی این تمایز و تغایر فقط در ذهن و با تعمل و تأمل ذهنی فهمیده می‌شود و در خارج چیزی افزون بر دو حیثیت متمایز وجود ندارد؛ یعنی یک واقعیت وجود دارد که دارای دو حیثیت متفاوت است. واقعیت خارجی، یک واقعیت است، ولی با حیثیت‌های متفاوت هر یک از حیثیت‌های این واقعیت منشأ انتزاع یکی از دو مفهوم وجود و ماهیت می‌باشند. البته در اهتمام جدی به مسأله‌ی زیادت وجود بر ماهیت، ممکن است این پرسش پیش آید که چرا از یک‌سو وجود عرض است و از سوی دیگر وجود واجب بالذات، نه عرض است و نه جوهر؟ آیا منظور از عرض بودن وجود، فقط عرض بودن وجود ممکن است؟ اگر چنین است، چه فرقی است بین وجود واجب و وجود ممکن که یکی عرض است و دیگری عرض نیست؟ یکی و خلص پاسخ این پرسش از این دو نکته روشن می‌شود: یکم) در چیزی که ذاتش وجود است، تمایز عارض و معروض امکان‌پذیر نیست، پس وجود در آن عرض نیست. دوم) از فرض موضوع برای عروض عرض، عرضیت وجود انتاج می‌شود. با تأمل به این پاسخ‌ها این خطر خطور می‌کند: آیا عرض در این‌جا به معنای همان عرض است که در مقابل جوهر قرار دارد؟ اگر پاسخ بلی باشد، پس می‌شود نتیجه گرفت که از نظر مشائیان - به ویژه ابن‌سینا - عروض وجود بر ماهیت به نحو عروض خارجی - مقولی است. آیا واقعا این گونه است؟ یعنی اگر پذیرفته شود که عروض وجود

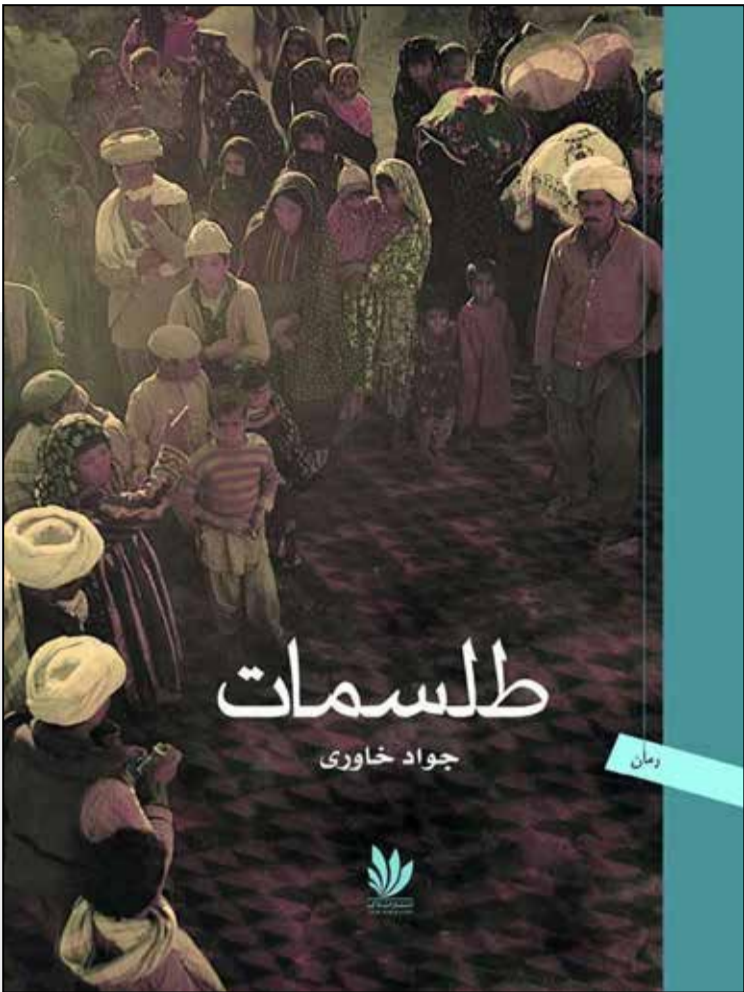
ادامه در صفحه بعد

ادامه از صفحه قبل

بر ماهیت خارجی - مقولی است، پس باید ماهیت هم چون جوهر، موضوع عروض عرض وجود و علت آن قرار بگیرد. از آن‌رو که محال است، عدم موضوع عروض قرار گیرد، پس لازم می‌آید ماهیت پیشاپیش وجود داشته باشد تا وجود بر آن عارض گردد، که این تحصیل حاصل است. پس چه باید کرد و این عروض چه نوع عروضی است؟ مشخصاً این‌سینا وجود را چونان صفت می‌فهمد ولی هرگز قابل نمی‌شود که این وصف، معلول موصوف خود است. زیرا اگر معلول موصوف خود باشد، لازم است که موصوف قبل از آن که وجود داشته باشد، وجود داشته باشد. بنابراین نمی‌توان گفت این‌سینا عروض وجود را بر ماهیت، عروض مقولی می‌داند؛ زیرا معنا ندارد کسی که معتقد است علت شیء تقدم بالوجود بر شیء دارد و اگر ماهیت شیئی را علت وجود آن شیء بدانیم، تقدم بالوجود ماهیت بر وجود لازم می‌آید، در حالی که هیچ چیزی بر وجود، تقدم بالوجود ندارد، در عین حال ماهیت شیئی را موضوع و علت وجود و وجود را عارض و معلول ماهیت بدانند. این‌سینا گفته است: «الوجود عرض فی الاشیاء التی لها ماهیات یلحقها الوجود». یعنی وجود در آن اشیائی عرض است که آن اشیاء دارای ماهیتی اند که وجود بر آن ماهیت لاحق می‌شود: بایستی دیده شود که منظور از لاحق شدن وجود بر ماهیت در این اشیاء چیست؟ پاسخ پرسش فوق در این عبارات این‌سینا آمده است: «لما الذی هو موجود بذاته لا یوجود یلحق ماهیته لحدوق امر غریب غیر مأخوذ فی الحد، فلیس له وجود هو به موجود - فضلاً عن ان یکون عارضاً له - بل هو موجود بذاته». «لما آن چیزی که ذاتاً موجود است (یعنی ذات او وجود است) نه این‌که به وسیله وجودی موجودی است که بر ماهیتش به عنوان امر بیگانه‌ای لاحق می‌شود که در حد = تعریف به جنس و فصل آن اخذ نشده است، ای‌عنی وجود زائد بر ذات آن باشد! چنین چیزی وجود زائدی ندارد که سبب موجودیت آن چیز باشد - چه رسد بر این‌که وجودش عارض بر آن باشد - بلکه این چیز ذاتاً موجود است: یا موجود بالذات است.» یعنی این طور نیست که ماهیت از قبل وجودی داشته باشد و سپس وجود بر آن عارض گردد، بل‌که وجود با عروض خود بر ماهیت، ماهیت را موجود می‌کند: هم‌زمانی در عروض وجود بر ماهیت و هست‌شدن ماهیت از سوی وجود، پس، «وجود وجود در موضوعش - که ماهیت است - همان وجود موضوعش است.» کلام شیخ شهاب الدین سهروردی را - برای پژوهش از اطناب ممل - چنین خلاصه می‌کنیم. سهروردی در بخش پایانی منطق «حکمة الاشراق»، بحثی را باب می‌کند که در آن مفاهیم هم‌چون حقیقت، ذات، ماهیت و وجود را به عنوان «اعتباریات عقلیه» یاد کرده است. لبّ حرف او در رد اصالت وجود این است: «کل ما یلزم من وجوده تکرره فهو امر ذهنی اعتباری». ضمناً، توضیح این‌که آیا سهروردی اصالت ماهیتی بود یا به نور اصالت می‌داد، دامنه‌ی فراخ دیگری می‌طلبید که در این جایگاه مجالش نیست. ملاحظه‌ای نیز که در اوایل نسبت به اصالت ماهیت شدید الذب بوده است، بعدها قابل به اصالت وجود شد که از بحث در مورد آن صرف نظر می‌کنیم.

**پایان: پری در محو سوختن**

وجه پربانگی فلسفه، وجه ماندگار و حیثیت‌بخش آن است: موضوع فلسفه یعنی وجود. در نبود این پری خواستنی در عالم واقع خارج، جهان هیچ می‌شود، تاریخ، چیزی غیرقابل تصور. در نبود او، نه پرسش، نه اندیشیدن، نه بودن و نه شدن معنا دارد. پری فلسفه (= هستی) هم ایزه است و هم سوژه. این‌که فلسفه صورت زنانه دارد و سوفا ایزدبانوی یونانی است، امکان دارد جالب باشد یا نباشد، ولی جالب، دیوانه‌کننده و مهیج وجه پربانگی این زن زیبا، این سوفا، این فلسفه است. پری فلسفه در چیزها، حضور مداوم دارد، حضور بی‌پایان. ترک او، نیستی را در پی دارد، ولی او ترک نمی‌کند: مگر می‌شود هست، نیست گردد؟ فلسفه به پری‌اش عشق می‌ورزد. می‌خواهد آن را فهم و دریافت کند. تصاحب و به‌چنگ آورد. ولی همیشه نمی‌تواند! می‌شود در وصف پری فلسفه سخن بسیار گفت و بسا رشته بافت - حتی غزل گفت و دُر سفت - ولی چیست ملاک این که پری فلسفه (= وجود) واقعاً همان چیزی است که ما می‌گوییم یا غیر آن؟ پس پرسش و تردید در این‌که فهم قدما و ما از پری فلسفه درست است یا نه؟ نه منتع است و نه ممکن، بل‌که واجب است. باید هم‌پا با هایدگر در صدد نجات وجود از کج‌فهمی - شاید بتوان گفت کج‌فهمی متافیزیکی - حرکت کرد و پرسید: وجود چیست؟ پری فلسفه چیست؟ زیرا که کار فلسفه، ارایه‌ی پاسخ‌هایی نهایی نیست، بل‌که پرسش‌گری مداوم است. و تنها پرسش، راه ورود است. راه ورود، به گوه قاف، به خانه‌ی پری: پری فلسفه، راه ورود به خانه‌ی تاریخ درون‌مان نیز. پس امکان شناخت پری فلسفه یا همان هستی را از فلسفه، در مقام زن زیبا - باید گرفت. به بیان دیگر، فلسفه - در یک دریافت‌اگزیستانسیال - در مقام وضعیت، نقش بازی می‌کند و نه ورای آن از دو سو. فلسفه، وضعیت دیدار است: مقام دیدار پری فلسفه در دقیقه‌ی تفکر و جایگاه انتولوژیکال. دیدار پری فلسفه یک رخداد است: به معنای واقعی کلمه. این رخداد سوبه‌های پارادوکسیکال برجسته‌ای دارد. از جمله: دو سویگی سوژه. سوژه هم در مقام خود و هم در مقام پری فلسفه ظاهر می‌شود. ذاتی این رخداد، دیدار با خویشتن از ره‌گذر پری فلسفه و سرانجام انتحار خویش در گسترده‌ی دامنه‌ی فراخ و بالفعل پری (= هستی) است. اگر انسان - به قول نیچه - باغچه‌ی خوش‌بختی خویش را بر دهانه‌ی آتشفشان بنا کرده است، رویارو شدن با پری فلسفه (وقوع رخداد) همان آتش فشاندن و فواره‌ی آتش از دهانه‌ی آتشفشان و امحای باغچه‌ی خوش‌بختی (جهل) خواهد بود: محو در سوختن. آن‌گاه است که زمین روخ‌داد زبان می‌گشاید: «بومئذ تحدث أخبارها». وجه پربانگی فلسفه (= موضوع آن) چند سویه‌ی بنیادین دارد: یکم) هستن: محو در پری. دوم) بودن: اضطراب عشق پری. و سوم) شدن: دیدار پری. دیدار پری به مثابه‌ی رخداد تکین: نفی قوانین غیرانتولوژیکال و تخریب باغ خوش‌بختی در دهانه‌ی آتشفشان و زان پس، زیستن در آتش و اقامت‌گزیدن در درون چند لایه‌ی آتشفشان است.



# هزاره

## در آیین‌های طلسمات



دکتر حبیب‌الله فهیمی (داکتر فلسفه)

رمان طلسمات اثر خوب جناب جواد خاوری را چند سال پیش خواندم. آن زمان هیچ بنا نداشتیم درباره‌ی این رمان خواندنی زلف قلم را پریشان کرده، سیاه‌های کوتاه یا دراز سامان دهم. اکنون پس از چند سال به طور ابتدایی و به سیاق بداهه‌گویی و به قول علما «ارتجالاً» یعنی بدون آمادگی پیشین و بری از هر تکلف و تعارف، چند نکته درباره‌ی این رمان یاد آور می‌شوم. پیش از هر چیز لازم است بگویم که من نه منتقد حرفه‌ای هستم و نه استعداد تحلیل دارم تا بتوانم به زوایا و خبایای اثر نقی بزنم. من ادبیات به‌خصوص رمان را در قدم اول به قصد لذت می‌خوانم و در گام بعدی، شناخت عمیق‌تر مردم و جامعه‌ای که رمان به آن پرداخته، هدف دیگری است که از رمان خواندن در نظر دارم. بسیار درشگفت‌م از دوستان فرهنگی و به‌خصوص کسانی که جامعه‌شناسی خوانده‌اند ولی از رمان غافل‌اند. در رمان، زوایای ناگفته و ناگفتنی‌های یک مردم به بیان می‌آید و در قالب رفتار و کردار و آرزوهای قهرمان قصه ظهور و بروز پیدا می‌کند و از طریق همذات‌پنداری، خواننده با قهرمان داستان، با تجربه‌های زیسته و ماجراهای زندگی او به‌طور وجدانی و بسیار عمیق آشنا می‌گردد و به نحوی لطیف‌تر این تجربه‌ها را از سر می‌گذراند؛ و در نتیجه، آن مردم را بهتر و عمیق‌تر می‌شناسد. البته تأثیر غیرمستقیم آن بر قلم و شیوایی نوشته و غنی‌شدن دایره‌ی واژگانی خواننده در قدم بعدی مدنظر است که چه بخواهیم یا نخواهیم ناخواسته هم حاصل می‌شود. خوب تا مقدمه‌ی ابن‌خلدونی نشده، به صورت قلم‌انداز به نکات مدنظر بپردازم.

۱. اولین نکته بسیار فرعی که چندان ارزش گفتن هم ندارد این است که جناب خاوری، نویسنده‌ی محترم کتاب شاید هم ناخواسته به ما شهرستانی‌ها و به زن شهرستانی اندک بی‌مهری روا داشته است؛ به این صورت که «بیگم» زن «پیوند» مامای نیکه یک شهرستانی انتخاب شده، گذشته از این‌که نازا است (نشان بی‌سود و ثمر بودن وی) تا اندازه‌ای زن بدجنس و حسود هم تصویر شده است. در موقعیت روایت این رمان، زن خارج از قلمرو اصلی روایت خواه ناخواه تبدیل به نماد و سمبل قلمرو دیگر می‌گردد و ناخواسته این گونه القا می‌شود که تمام زنان شهرستان بیگم‌وار است و حسود و بدجنس. همان‌طوری که مثلث در رمان بی‌فیلمی که درباره‌ی زندگی مردم عادی است، اگر یک آخوند در صحنه ظاهر شود و ویژگی منفی داشته باشد، ناخواسته این طور القا می‌شود که همه آخوندها مثلاً چنین است. در هنر و ادبیات همین خاصیت القانندگی فوق‌العاده مهم است. پس از آن در مقام نقد و تحلیل عقلانی هرچه گفته شود که یک نفر نمی‌تواند نماینده کل باشد، گوش خوانند یا شنونده به این حرف‌ها بدهکار نیست. هنر و ادبیات با همین خاصیت القانندگی و به‌طور غیرمستقیم پیامش را به ناخودآگاه خواننده یا شنونده می‌بینند (اگر فیلم باشد) تحمیل می‌کند. آموزش پنهان در هنر و آموخته‌های غیرمستقیم یک شخص از یک اثر هنری - ادبی بسیار بیش از آن چیزی است که در بدو امر و در حالت خودآگاه احساس می‌شود.

از این رو که می‌دانیم هزاره از هر کجای این قلمرو باشد در

عمل بیش‌وکم به هم مانند و همه سرورته یک کرباس‌اند. این نکته را در این رمان خیلی جدی نمی‌گیریم. گرچه فارغ از تطبیق این نکته بر مصداق خاص در این رمان، می‌دانیم که خاصیت القانندگی در هنر و ادبیات و این‌که آموزش پنهان در کارهای هنری جدی هدف اصلی و میزان توفیق‌مندی یک اثر است. باری به هر جهت از این نکته می‌گذریم. شاید هم به دلیل شهرستانی بودن خودم این نکته بیش از حد لازم در نگاهم برجسته شده است. خوب این هم از برکت همسایه‌داری شهرستان با ورس که جناب خاوری حق همسایه را خوب پاس داشته است (با مزاح).

۲. در برخی نوشته‌های دوستان و تا جایی که به یادمانده یکی از منتقدین رمان در «کانون ادبی کلمه» گفته بود رمان از حالت واقع‌گرایی فرارفته و به سوررئالیسم نزدیک شده. معنای این حرف برایم مفهوم نیست. این‌طور می‌فهمم که برداشت منتقد مذکور یا هر کسی دیگر که از این سخن انتقاد دارند، مبتنی بر این ذهنیت است که پنداشته واقعیت باید واقعیت عینی و مستقل از انسان و باورها و آرزوهای وی در نظر گرفته شود. از این رو در مواردی که منطق روایت در داستان با منطق متعارف همخوانی ندارد. حکم به سوررئالیسم بودن شده ولی اگر ما توجه کنیم که اولاً رمان بازگویی خیال و توهمات یک انسان مصروع و سودایی است، در این صورت شیوه‌ی روایت‌گری اگر غیر از این‌که هست می‌بود، منطق روایت لنگ می‌زد. به دیگر سخن، با موقعیت نیکه و حالتی که وی دارد منطق سخنان وی ناسازگاری با منطق انسان‌های معمول است، یک انسان سایه‌گرفته باید هذیان‌گونه حرف بزند. گذشته از این، مگر باورهای بیش‌وکم آمیخته با خرافات و خیال‌اندیشی و دل‌خوش بودن به آرزوهای محال جزوی از شخصیت همه ما انسان‌ها نیست؟ کدام شخص است که بتواند مدعی شود تمام کردار و رفتار و آرزوهای وی کاملاً مبتنی بر برهان و دلیل و سخته و سنجیده است که اگر این‌گونه باشد باید وی را یک ماشین بسیار پیچیده در نظر گرفت، نه انسان که هر دم در عالم خیال و پندارهای کاغذی رؤیایی می‌سازد و به آن دل‌خوش است. بسیاری از ماها و شاید همه‌ی انسان‌های معمولی این حالت کودکانه‌ی توأم با ساده‌اندیشی‌های غیرمتعارف را داریم؛ هرچند که می‌توانیم در پیش چشم دیگران خود را منطقی و عاقل جلوه دهیم. از این رو، به نظر می‌رسد این‌که خاوری راوی اصلی قصه‌اش را یک انسان سودایی و سرگشته انتخاب کرده، بسیار هوشمندانه است، تا از زبان وی بتواند همه خرافات و باورهای عامیانه اهالی ده حسرتک و بلکه تمام هزاره‌ها را روایت کند؛ که اگر این‌گونه نمی‌کرد، نمی‌توانست باورهای خرافه‌گون مردم دیدار را به این زیبایی روایت کند. واقعیتی که در این رمان به دنبال آن باشیم چشم‌دینگران خود را منطقی و عاقل باورهای عجیب. اعتقاد به معجزه شاه کیدو از نگاه این مردم، واقعی‌تر از هر واقعیت دیگر است؛ همان‌گونه که خرافه‌ی ناروا بودن ازدواج دختر سید یعقوب با پسر یک هزاره خود واقعیتی دیگر است. همین واقعیت‌ها درون‌مایه‌ی رمان است و خاوری در بازگویی آن خوب درخشیده است. از این رو، از این چشم‌انداز

رمان بسیار رئال و بلکه فوق‌العاده رئال است. ۳. این رمان به نظر من باز در خط اصلی و کلی دیگر آثار خاوری جای می‌گیرد. برای خاوری، این اثر هزاره‌پژوهی است، درست مانند دیگر آثار وی، که ایشان در آن‌ها به دنبال شناخت هزاره، فرهنگ، باورها، و افسانه‌های این مردم است. چنین فکر می‌کنم که خاوری در طلسمات بیش هر اثر دیگرش به شناخت هزاره نزدیک شده است. از این رو، اگر طلسمات برای وی هزاره‌پژوهی است، برای ما خوانندگان هزاره‌گی خویشتن‌شناسی دوباره است. ما در طلسمات با خود واقعی خویش به‌طور بسیار ژرف رویارو می‌شویم. اگر واقع‌بین باشیم، از افق دید و چشم‌اندازی که خاوری به روی ما می‌گشاید و از کلکینی که او به روی ما باز می‌کند و با آینه‌ای که طلسمات در برابر ما برمی‌گیرد، می‌توانیم خود و اجتماع هزارپاره و خرافی‌اندیش و خوش‌باور خود را تمام‌قامت تماشا کنیم. در نتیجه، اگر استعداد و قابلیت داشته باشیم خود را بهتر می‌توانیم بشناسیم. خاوری ده حسرتک را به عنوان نمونه‌ی تمام هزارستان و اهالی آن را به عنوان یک نمونه کوچک از اجتماع هزاره‌گی خوب توصیف کرده، تنگ‌نظری‌ها و حسادت‌ها، خرافه‌اندیشی و ساده‌باوری، و مهم‌تر از همه بی‌انصافی این مردم را به‌طور بسیار درخشان تصویر کرده است. تا جایی که تجربه زندگی من نشان داده، می‌توانم رده‌بای احوالات برخی قهرمانان قصه را در اجتماع به‌طور بسیار فاجعه‌بارتر ردیابی کنم. رانده‌شدن بیگم - یکی از قهرمانان داستان - از خانه و منطقه‌ای که یک عمر در آن به سر برده و در خوشی‌ها و غم‌ها شریک این مردم بوده، مرا به یاد سرگذشت یک خانم کهن‌سالانی انداخت در منطقه‌ی ما، که این زن از شوهرش صاحب فرزند نشده بود؛ شوهر هم تا آخر عمر دنبال زن دیگر نرفت. برادرشوهر این زن چندین فرزند داشت که فرزندان برادر پس از مرگ عموی‌شان، این زن پیر را به دلیل این‌که از زیر بار گور و کفن و دیگر مخارج وی فرار کنند، با همان حال نزار برده به برادرانش تسلیم کرده بودند. همسایگان و بزرگسالانی که این رویدار را به چشم دیده بودند، قصه می‌کردند که چگونه این پیرزن با نگاه حسرت‌بارش هنگام وداع با این منطقه دنبال تکه‌های گم‌شده‌ی عمر و جوانی‌اش می‌گشت و با عقده‌های گره‌خورده در گلو، بی‌صدا و خاموش به بی‌بهای‌اش مخته می‌کرده است و شاید هم در دل با خدایش بگومگویی به زبان نیامده داشته که ای خدا چرا از لطفت یک فرزند به من ندادی تا در این بی‌بی‌گاه عمر چنین آواره نشوم؟ یا فرصت‌طلبی تراب عمومی نیکه در انکار حق وی و محروم‌کردنش از میراث پدری می‌تواند نمونه‌ی فراوان عینی داشته باشد. طلسمات هزاره‌شناسی است، هزاره‌شناسی ژرف. باید پذیرفت که این مردم خواه از روی فقر و نداری یا به هر دلیل دیگر، روحیه‌ی حق‌کنشی و حق‌خوری و بی‌انصافی بالا نسبت به همدیگر دارند و خاوری در نشان‌دادن این ویژگی‌ها در حد مطلوب موفق بوده است. آن‌چه خاوری در طلسمات تصویر کرده، سیاه‌نمایی نیست، بل واقع‌نمایی است. خوب یا بدش را کار ندارم، هزاره فی‌الجمله همان است که خاوری در طلسمات تصویر کرده است.



# بامیان؛

## مدینه‌ی مغضوب (۲)



از آن‌جایی که توسعه و رشد هر کشوری وابسته به رشد و توسعه شهرها و شهرنشینی می‌باشد و بدون توجه به تحول در روند توسعه شهری و استانداردهای شهری نمی‌توان به توسعه و رفاه همگانی دست یافت. چراکه توسعه و رشد شهرنشینی با استانداردهای مدرن، رکن مهمی در پیشرفت و توسعه به شمار می‌رود. رشد و توسعه شهری و شهرنشینی نقش و اهمیت اساسی در فرایند توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی دارد و حتی در تحکیم دموکراسی و امنیت کشور از جایگاهی خاص برخوردار می‌باشد. خوشبختانه در کشور ما منابع غنی نیز وجود دارد که با استفاده از علم و دانش روز می‌توان به توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز دست یافت. افرادی که تخصص کافی برای اداره کشور دارند می‌توانند جامعه‌ی ما را به رشد و توسعه برسانند. توجه به رشد و توسعه شهری قطعاً نقش مهمی در توسعه و پیشرفت کشور دارد.

باری، داشتن محیط مناسب و سالم برای زندگی از جمله دغدغه‌های مشترک جوامع انسانی است. کشورها و ملت‌ها بر اساس طرز تفکر و مکتب فلسفی و سیاسی خود، مقاصد زندگی و تربیتی خود را تعریف می‌کنند و این تعریف در سبک و روش به تفاوت در اهداف زندگی و تربیتی در آن جامعه می‌انجامد. برای شروع هر کاری باید مقاصد و اهداف آن عمل معین و روشن باشد تا برای تحقق آرمان‌های مورد نظر از بهترین روش‌ها و وسایل استفاده گردد.

زندگی شهری و داشتن محیط سالم با امکانات رفاهی نیز چنین است. برای این‌که زندگی خوبی داشته باشیم، نیازمند داشتن محیط سالم و امکانات رفاهی می‌باشیم. در ابتدا شایسته است که هدف از داشتن محیط سالم زندگی برای‌مان مشخص باشد و بدانیم که چگونه می‌توانیم یک محیط شهری و یک محیط سالم برای انسان‌ها تهیه نماییم تا از استانداردهای روز برخوردار باشد و بتوانیم در یک چنین محیطی به تربیت نسل‌های آینده پرداخته و زمینه رشد و توسعه را فراهم سازیم.

مقصد و هدف، انسان‌ها را برای نیل به آرمان‌ها به تکاپو و تلاش وادار می‌سازد و محرک و مشوق بشر در فعالیت و راهنمای او در انتخاب مسیر و حرکت می‌باشد. پس اقدام بدون غرض خاص به نتیجه نخواهد رسید و تعیین هدف در ابتدای حرکت به‌سوی رشد و توسعه انسان را در انتخاب جهت حرکت و روش‌های رسیدن به مقصود یاری می‌نماید. لذا نخستین ضرورت جهت داشتن یک شهر خوب، توجه به اهداف توسعه‌ی شهری می‌باشد. متأسفانه نهادهای شهرسازی در کشور ما با چالش‌های گوناگون مواجه می‌باشد؛ که یکی از بارزترین نمونه‌هایش، چالش‌های موجود در شهر بامیان می‌باشد. متأسفانه اکثریت این چالش‌ها به دست خودمان و به‌طور عمدی خلق و ایجاد گردیده است.

چنان‌چه در شماره‌ی قبلی این مقاله عنوان شد، ایجاد شهرک‌های بدون ماسترپلان، غیرقانونی و خودسر، بزرگ‌ترین چالش‌های زیست‌محیطی و مدیریتی را فرازوی مردم بامیان و حکومت محلی قرار داده است و از طرف دیگر می‌بینیم که قانون اساسی تصریح می‌دارد: تهیه مسکن جزء وظایف و مسئولیت‌های اساسی و اولیه دولت می‌باشد؛ تا کرامت انسانی و حقوق بشری افراد جامعه حفظ گردد. اما دیده می‌شود که در بامیان باستان احداث خانه‌های خودسر و شهرک‌های بدون ماسترپلان چالش‌های عظیمی فراروی مدیریت شهری قرار داده است و بدترین پیامدها را برای مردمانی که در ساحات غیرپلاتی زندگی می‌کنند، قابل تصور ساخته که همانا فاجعه بزرگ انسانی خواهد بود. ایجاد شهرک‌های خودسر، نه تنها زیبایی‌های شهر بامیان را زودده است بلکه آینده‌ی ناگواری را برای ساکنان این شهرک‌ها به بار خواهد آورد.

باری، شهر بامیان زبیده‌ی آن می‌باشد که جزو بهترین شهرها

باشد ولی اگر از روند رو به رشد شهرک‌های غیرقانونی جلوگیری نشود و بدستان مافیایی زمین و یا به عبارت دیگر، دست زمین‌خوران از ایجاد شهرک‌های خودسر قطع نگردد، ساحاتی همچون دشت شیری، دشت سعید، دشت بور سنه، ریگشادها، دره اژدر، جر سعید، دره خشکک، جگره‌خیل، سرخ‌قل‌ها،

سیدآباد، حیدرآباد، سرخ‌درها، شنتپه، داودی، تولواره، گنبتک،

پیتاب لغمان، فاطمستی، شش پل و اطراف شهرک بابا به طور کامل در تصرف باندهای مافیایی زمین قرار خواهند گرفت. پیامد رشد شهرک‌های غیرقانونی باعث می‌گردد که در قدم نخست، بامیان اهمیت و جایگاه ویژه و جهانی خود را از دست دهد؛ ثانیاً بزرگ‌ترین ضرر را برای مردم بامیان می‌رساند و در مرحله سوم

از زیبایی‌های شهری که تصور آن می‌رود کاسته شود و بدترین چالش‌ها را از نگاه زیست‌محیطی و مدیریت شهری به ارمنان خواهد آورد.

شهرک‌هایی که تا به حال ایجاد گردیده است، هیچ نوع استاندارد شهری در آن مراعات نگردیده است، بلکه این شهرک‌ها فاقد تمام استانداردهای لازم یک محیط شهری می‌باشد. در این شهرک‌ها نه از کانال‌های فاضلاب خبری است، نه از مسیر درست و مناسب جهت عبور وسایل نقلیه. این شهرک‌ها فاقد سیستم و شبکه‌های استاندارد آبرسانی و برق می‌باشد؛ همچنین در این شهرک‌ها نه از محیط سبز خبری است و نه از مکان‌های آموزشی و بهداشتی. باری، چنان‌چه قبلاً به آن اشاره شد این شهرک‌ها بالاترین میزان آلودگی زیست‌محیطی را به وجود آورده است؛ که این یک چالش مدیریتی بزرگ برای اداره شهرداری بامیان به شمار می‌آید.

شهرک‌هایی که در ساحات یاد شده ایجاد گردیده است، همه ساله بالاترین میزان هزینه‌ها و مصارف را برای اداره محلی داشته و در بسا موارد در فصول بارندگی تعدادی زیادی از هموطنان ما در اثر تخریب خانه‌ها و فروریختن منازل دارایی‌های خود را از دست داده و یا هم مجروح گردیده و راهی بیمارستان‌ها شده‌اند.

باری، سؤال اساسی از این‌جا ناشی می‌گردد که ریشه‌ی این همه چالش در کجا است؟ در شماره‌ی قبلی این مقاله نیز اشاره کردیم که مشکلات زیادی فراروی مردم بامیان قرار دارد. متأسفانه امروز

شهر بامیان به بدترین نوع از آلودگی زیست‌محیطی روبرو می‌باشد و تمام شهرک‌هایی که ایجاد شده است، فاقد تمام استانداردهای شهری می‌باشد. این همه مشکلات ریشه در تأمین منافع باندهای مافیایی و افراد همسو با آنان دارد. پس درمی‌یابیم که اگر از روند رو به رشد ایجاد شهرک‌های غیرقانونی و خودسر و از ساختن خانه‌های مسکونی غیرمعیاری جلوگیری نشود، این روند برای مردم بامیان فاجعه‌بار خواهد بود و شهر بامیان آن زیبایی‌هایی که برایش قابل تصور همگان بود، کامل از دست خواهد داد.

اما آن‌چه از همه‌ی موارد یادشده، حساس‌تر و مهم‌تر به نظر می‌رسد تطبیق ماسترپلان ساحات فرهنگی بامیان می‌باشد؛ ولی متأسفانه چنانچه همه ما و شما نیک می‌دانیم و شاهد آن هستیم تا هنوز هستند خانواده‌هایی که در ساحات سبز و ساحات سرخ فرهنگی زندگی می‌نمایند. این ساحات به عنوان ساحات باستانی و فرهنگی توسط یونسکو شناسایی گردیده است و مقامات رهبری دولت جمهوری اسلامی افغانستان، در سطح مرکز و در سطح اداره محلی بامیان متعهد به نقل مکان تمام خانواده‌های ساکن از ساحات باستانی و فرهنگی بامیان شده بودند ولی تا هنوز هیچ نوع اقدام عملی در این زمینه صورت نگرفته است بلکه ما شاهد اعمار منازل مسکونی در ساحات سبز و ساحات قرمز باستانی بامیان می‌باشیم و این روند همچنان جریان دارد.

باری، بالاترین و برجسته‌ترین اهمیت شهر بامیان در ساحات باستانی و فرهنگی آن می‌باشد، و این ساحات باستانی و فرهنگی جزئی از میراث‌های فرهنگی جهان می‌باشد؛ پس تصاحب نمودن ساحات فرهنگی بامیان نه تنها برای مردم بامیان و افغانستان قابل قبول نبوده بلکه برای جهانیان نیز قابل قبول نمی‌باشد. تعافل اداره محلی و در رأس آن بی‌توجهی اداره ریاست اطلاعات و فرهنگ بامیان نیز نه تنها قابل قبول نیست بلکه خیانت به تمدن کهن و گران‌سنگ بشریت محسوب می‌گردد. باری، نویسنده این امر را از مسئولیت‌های بشری خود می‌داند که جامعه‌ی روشنفکری، نخبگان، فرهنگیان و جامعه مدنی را در بامیان و همچنان در سطح ملی و جهانی متوجه مسئولیت‌های اساسی‌شان بسازد و

برای‌شان یادآوری نماید که در قبال میراث‌های فرهنگی بامیان

که جزء میراث فرهنگی جهان می‌باشد، حساس بوده و نگذارند که ساحات باستانی بامیان مورد تهاجم مافیایی زمین قرار گیرد و اداره محلی بامیان را در راستای تطبیق ماسترپلان شهری و فرهنگی بامیان یاری رسانند.

باری، شهر بامیان از اهمیت خاص تاریخی و جهانی برخوردار می‌باشد، مجسمه بودا، شهر غلغه، شهر ضحاک و سایر ساحات باستانی آن جزء میراث‌های پرافتخار فرهنگی و تمدنی جهان می‌باشد و این میراث فرهنگی و تمدنی متعلق به تمام جهان و بشریت می‌باشد. این ویژگی خاص شهر بامیان است که این شهر را از سایر شهرهای کشور متمایز می‌سازد و این شهر را در جایگاه جهانی قرار می‌دهد. باری، بامیان بزرگ‌ترین گنج را که همانا آثار فرهنگی تمدن بشری می‌باشد در خود جای داده است. به همین خاطر، این شهر زبیده‌ی داشتن بهترین نقشه از نگاه استانداردهای شهری می‌باشد و غفلت در این زمینه جفای بسیار بزرگ و نابخشودنی در حق آن می‌باشد. آری، آنچه را تا

حال شاهد هستیم بدترین غفلت و بی‌توجهی از جانب حکومت می‌باشد. این دولت‌های حاکم در گذشته بوده است که در قبال پلان شهری بامیان با کم‌مهری و تعصب برخورد نموده است و حال این از مسئولیت‌های خطیر مردم بامیان و جامعه روشنفکری بامیان می‌باشد که مسئولین امور را متوجه مسئولیت‌های اساسی‌شان نمایند و بامیان را در جایگاه اصلی و اساسی آن برگردانند. باری، اگر بارها این واژه را تکرار نماییم که شهر بامیان

از جایگاه جهانی برخوردار می‌باشد، حرف بیهوده‌ای نگفته‌ایم بلکه به اصلی‌ترین حقیقت غیرقابل انکار اشاره کرده‌ایم. شهر بامیان با داشتن مجسمه‌های بودا و ساحات توریستی همچون بند امیر از جایگاه ویژه و منحصر به فرد برخوردار می‌باشد و این جایگاه ویژه است که شهر بامیان را در ردیف معروف‌ترین شهرها قرار می‌دهد. بنابراین، درمی‌یابیم که برخورد سطحی مسئولین امور در قبال شهر بامیان و در رأس آن اداره محلی بامیان باعث می‌گردد که بامیان این ویژگی‌های منحصر به فرد و خاص خود را از دست بدهد و پیامدهای این تعافل نه تنها که قابل جبران نیست، بلکه یک اشتباه تاریخی و خیانت ملی و خیانت به میراث بزرگ بشریت محسوب می‌گردد.

بر اساس گزارش شبکه خبری (پژواک، در تاریخ ۱۵ سرطان سال ۱۳۹۲)، وزارت شهرسازی آن زمان اعلام داشته بود که بامیان، اولین ولایت در سطح کشور است که ماسترپلاتی دارد که در آن، ساحات میراث‌های فرهنگی مشخص و قابل حفظ است و آماده‌ی تطبیق می‌باشد. در آن زمان محترم حسن عبداللهی وزیر شهرسازی، در یک کنفرانس خبری در بامیان اعلام داشته بود که ماسترپلان شهری بامیان، شامل تمام ساحات مرکز بامیان بوده و برای یک میلیون جمعیت در نظر گرفته شده است.» بر اساس گفته‌های ایشان از جمله خصوصیت ماسترپلان بامیان این بوده که به مساحت چهار هزار هکتار زمین را احتوا می‌کرده، و تمام ساحات میراث‌های فرهنگی در آن مشخص شده و قابل حفظ بوده است.» به گفته‌ی وزیر امور شهرسازی آن زمان، کار سری و نقشه‌کشی ماسترپلان شهری بامیان تکمیل و آماده‌ی تطبیق بوده است.

وزیر شهرسازی در آن زمان می‌پذیرد که با نبود ماسترپلان شهری، هزاران خانه هم در تهیه‌ها و مناطق مختلف به صورت غیرمعیاری توسط مردم ساخته شده و اکثر خانه‌ها بدون نقشه می‌باشد. در آن زمان وزیر شهرسازی دولت جمهوری اسلامی افغانستان اعلام می‌دارد که: «با تمام افرادی که در ساحات تحت ماسترپلان شهری بامیان، در گذشته خانه اعمار کرده‌اند، گفت‌وگو می‌شود و جای دیگری برای آنان توزیع خواهد شد تا برای پنج سال، خانه‌های تحت نقشه‌ی آنان تخریب گردد و در شهرک‌های جدید مسکن‌گزین شوند.»

در آن زمان حبیبه سربانی والی ولایت بامیان بود، که در همان کنفرانس خبری ایشان نیز می‌افزایند که: «ده‌ها جریب زمین دولتی که زیر نقشه‌ی ماسترپلان شهری و ماسترپلان فرهنگی

قرار دارند، از سوی بعضی افراد استفاده‌جو در گذشته غصب

شده است.» در آن زمان والی بامیان از امیدوار بود که تطبیق ماسترپلان شهری بتواند چهره‌ی شهر بامیان را به یک شهر زیبا تبدیل نماید و بامیان را در همان جایگاه اصلی آن که همانا جایگاه جهانی آن می‌باشد قرار دهد.

نکته جالب و قابل توجه که در سخنان وزیر شهرسازی آن زمان آمده است این می‌باشد که ایشان اعلام می‌دارد که در تمام دره‌های بامیان، طبق ماسترپلان جدید، تمام سهولت‌های مدرن شهری از قبیل سیستم ترانسپورتی جدید، شهرک‌های صنعتی، پارک‌های تفریحی، مکان‌های آموزشی و بهداشتی و منازل رهایشی در نظر گرفته شده است.

به ادامه این گزارش‌ها و معلومات به اطلاعات دیگری در سایت خبری صدای امریکا دست می‌یابیم که توسط محترم ظفر (بامیانی) از روند برگزاری نشست متخصصین بین‌المللی در مورد تطبیق ماسترپلان فرهنگی بامیان در وبسایت صدای امریکا در ۲۹ میزان ۱۳۹۵ به نشر رسیده است. در این گزارش آمده است که به تعداد ۸ آبدۀ تاریخی بامیان به شمول منظره فرهنگی این ولایت، به عنوان میراث‌های جهانی معروض به خطر، ثبت لیست میراث‌های جهانی یونسکو گردیده است. در این گزارش می‌بینیم که باستان‌شناسان و متخصصین کشورهای مختلف دنیا به همکاری بخش فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) در افغانستان، در یک نشست دو روزه در بامیان، گرد هم آمده‌اند تا راهکارهای تازه‌ای در مورد حفاظت از آثار تاریخی و منظره‌های فرهنگی این ولایت بیابند.

باری، می‌بینیم که در نشست دو روزه آن زمان، بیش از ۱۰ متخصص و باستان‌شناس از کشورهای جاپان، آلمان، عمان، افغانستان و متخصصین و مسئولین سازمان یونسکو و مقامات وزارت اطلاعات و فرهنگ و وزارت شهرسازی افغانستان اشتراک داشته‌اند. در همین نشست بین‌المللی در بامیان باستان، ماسانوری، رئیس بخش فرهنگی سازمان یونسکو در افغانستان اعلام داشته است که این سازمان در تلاش است تا هشت ساحه‌ی آثار تاریخی و ارزش جهانی بشر را به شمول چشم‌انداز فرهنگی آن در این ولایت را با تطبیق درست ماسترپلان‌های شهری و فرهنگی این ولایت از خطر نابودی نجات دهد. در همان نشست، رئیس بخش فرهنگی سازمان یونسکو در افغانستان می‌گوید: «این نشست دو روزه به منظور حل مشکلات شهروندان بامیان ایجاد شده تا درنظرداشت مشکلات و چالش‌های مردم ارزیابی شود.» و نکته مهمی که در این گزارش آمده، این است که آقای ماسانوری از دریافت کمک‌های مالی بیشتری از سوی کشور جاپان خبر داده است و اعلام داشته است که به زودی کار تحکیم‌کاری رواق مجسمه غربی صلصال نیز آغاز خواهد شد.

در این گزارش آمده است که مقامات افغانستان با تأکید بر حفاظت بیشتر ساحات تاریخی و میراث‌های جهانی ولایت بامیان، از تلاش‌های جدی در راستای تطبیق ماسترپلان شهری و فرهنگی این ولایت خبر می‌دهند.

با توجه به نکات حساس و کلیدی‌ای که در دو گزارش فوق می‌بینیم، به این نتیجه می‌رسیم که تا کنون هر آنچه قابل مشاهده بوده و هست، روند احداث شهرک‌های خودسر و غیرقانونی در بامیان همچنان ادامه دارد و غصب زمین از سوی مافیای زمین جریان دارد. وضعیت فعلی بامیان نمایانگر آن می‌باشد که نه از تطبیق ماسترپلان شهری با ظرفیت یک میلیون جمعیت خبری است، نه از ایجاد شهرک‌های صنعتی و پارک‌های تفریحی و نه از تطبیق ماسترپلان فرهنگی بامیان. نویسنده کوشید تا عمق بحث را متمرکز بر پیامدهای ناگوار احداث شهرک‌های غیرپلاتی، غیرقانونی، غصب زمین‌ها و دارایی‌های عامه بسازد و آن‌چه را که تا کنون در بامیان شاهد آن بوده‌ایم ما را به این نتیجه می‌رساند که موضوع سوءمدیریت از جانب دولت مشهود می‌باشد.

باری، از آن‌جایی که قانون اساسی تصریح می‌دارد، تهیه مسکن جزئی از وظایف و مسئولیت‌های اساسی و اولیه دولت می‌باشد؛ تا کرامت انسانی و حقوق بشری شهروندان حفظ گردیده و زمینه **ادامه در صفحه بعد**

ادامه از صفحه قبل

یک زندگی مرفه برای شهروندان کشور فراهم گردد. این ماده از قانون اساسی داشتن سرپناه امن و دسترسی به تمام خدمات رفاهی را جزء حقوق شهروندی تمام اتباع کشور می‌داند و دولت را مسئول می‌داند تا برای هر فردی از افراد جامعه زمینه‌ی یک زندگی به دور از تشویش، مرفه و امن را فراهم سازد.

باری، اگر اشتباهات و یا برخورد های سلیقه‌ای حکومت مرکزی و همچنان اداره حکومت محلی را برشماریم، بسیار زیاد بوده و قابل شمارش نیست. اما یکی از بارزترین اشتباهات حکومت محلی بامیان در قسمت توزیع زمین این بود که زمین را با بالاترین قیمت برای مردم توزیع کرد و این اشتباه باعث گردید که ساحات تجاری و شهرک‌های قانونی که به اصطلاح داری ماسترپلان می‌باشند همه در دسترس افراد متمول جامعه و خاص قرار گیرد و افراد رده پایین جامعه از این امکانات، تسهیلات و فرصت محروم گردد. این اشتباه بزرگ دولت باعث آن گردید که افراد استفاده‌جو و مافیایی زمین از موقعیت سوءاستفاده نموده و دارایی‌های عامه را در ساحات یاد شده به تصاحب درآورده و بعد بالای قشر فقیر جامعه به فروش برسانند و به ایجاد شهرک‌های غیرقانونی و خودسر دست بزنند که در نهایت نتیجه این اشتباهات و سوءمدیریت دولت باعث آن گردیده است که زمینه توسعه شهری در بامیان گرفته شود و بزرگ‌ترین میزان آلودگی زیست‌محیطی و بزرگ‌ترین چالش‌های مدیریت شهری را پدید آید.

طبق ماده ششم قانون اساسی، دولت موظف به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت از حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور می‌باشد. بر اساس حکم ماده چهاردهم قانون اساسی، دولت به منظور تهیه مسکن و توزیع ملکیت‌های عامه برای افراد مستحق، مطابق احکام قانون و در حد امکانات مالی، وظیفه و مسئولیت دارد که تدابیر لازم را اتخاذ نماید. چنانچه اشاره شد متأسفانه اولین اشتباه آگاهانه دولت در بامیان این بود که ساحات دشت عیسی خان را در اختیار افراد زورمند و صاحب نفوذ قرار داد. بعدش هر نمره زمین شهرک بابا به ارزش ۳۹۰۰۰۰، سه صد و نود هزار افغانی از سوی دولت به فروش رسید. این‌جا است که می‌بینیم اداره محلی بامیان از حکم ماده چهاردهم قانونی اساسی سرپیچی و قانون اساسی را نقض نموده است؛ چراکه مطابق به حکم ماده چهاردهم قانون اساسی دولت موظف به تهیه مسکن برای افراد و خانواده‌های مستحق می‌باشد. ولی اداره محلی بامیان از همان آغاز تا کنون به وظیفه اصلی خود مطابق به احکام قانون اساسی که همانا تهیه مسکن برای افراد آسیب‌پذیر می‌باشد عمل نکرده است بلکه عکس قضیه را شاهد هستیم. اداره محلی بامیان با هماهنگی وزارت شهرسازی تمام ساحات به اصطلاح پلانی را برای سرمایه‌داران، زورمندان و مافیایی زمین توزیع نموده است. و از طرف دیگر می‌بینیم که هیچ نوع اقدامی از سوی دولت در راستای جلوگیری از ایجاد شهرک‌های خودسر و ساختن خانه‌های خودسر صورت نگرفته است.

چنانچه ذکر شد، شهر بامیان از اهمیت بسیار بالا و از جایگاه ویژه و جهانی برخوردار می‌باشد و بامیان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آثار تمدن بشری را در خود جای داده است. با توجه به این اهمیت ویژه و جهانی شهر بامیان، مسئول کیست و مسئولیت ما به عنوان یک شهروند بامیانی در قبال شهر بامیان چیست؟ مسئولیت وکلای شورای ولایتی و شورای ملی در این راستا چه بوده و آیا کدام اقدامی از طرف آنان صورت گرفته است و یا این‌که وکلای محترم نیز در توزیع نا عادلانه زمین و ایجاد شهرک‌های خودسر نقش اساسی داشته‌اند؟

جلوگیری از یک چنین حادثه بزرگ که همانا از دست دادن اهمیت ویژه و جایگاه جهانی شهر بامیان می‌باشد، جزو مسئولیت‌های کیست؟ آیا مسئول درجه اول مقامات رهبری دولت در سطح مرکز می‌باشند؟ آیا مقامات اداره محلی در سطح ولایت می‌باشند که در این زمینه تعافل ورزیده و از ایجاد شهرک‌های خودسر جلوگیری نکرده‌اند؟ اگر تا به حال بر این مسئولیت مهم توجه نشده است، پس از این مسئولیت کیست و مسئولیت شهروندان کشور در این زمینه چیست؟ نویسنده جلوگیری از ایجاد شهرک‌های خودسر را از مسئولیت‌های اساسی مقامات دولتی می‌داند و مسئولین امور را تشویق می‌نماید تا سایت‌های باستانی بامیان از وجود خانه‌های خودسر پاک‌سازی شود و ماسترپلان شهری و فرهنگی بامیان مطابق به استانداردهای در نظر گرفته شده تطبیق گردد و همچنین از ایجاد شهرک‌های خودسر و غیرقانونی جلوگیری شود.

پیشنهاد نویسنده این است که مطابق به احکام قانون اساسی، دولت مسئول است تا جهت رسیدگی به مشکلات مردم و فراهم نمودن زمینه یک زندگی مرفه و امن، ساحاتی را جهت تاسیس شهرک‌های جدید و قانونی مشخص و با نازل‌ترین قیمت در اختیار مردم قرار دهد. تا از این طریق هم خانواده‌های آسیب‌پذیر صاحب سرپناه امن گردیده و از طرف دیگر یک وجه مالی بسیار کلان و قابل ملاحظه در خزانه‌ی دولت واریز گردد، که بهترین ساحات برای ایجاد شهرک‌های جدید و با استانداردهای روز و اسکان دادن مردم در مسیر شاهراه بامیان یک‌هولنگ در (ساحات شهیدان، شیرتو، قرغنتو، دشت خم و ساحات فیروزبهار) می‌باشند و این ساحات ظرفیت آن را دارا می‌باشند تا بالغ بر دو میلیون جمعیت را در خود جای دهد. اما در پایان، نویسنده از جامعه روشنفکری، نخبگان، فرهنگیان، جامعه مدنی در بامیان و در رأس همه از اساتید، دانشجویان و مسئولین دانشگاه‌های بامیان می‌خواهد تا در قبال شهر بامیان و میراث فرهنگی بامیان که جزء میراث فرهنگی جهان می‌باشد، حساس بوده و نگذارند که بامیان آن عظمت و جایگاه جهانی خود را از دست دهد و نگذارند که ساحات حساس و باستانی بامیان مورد تهاجم مافیایی زمین قرار گیرد و اداره محلی بامیان را در راستای تطبیق ماسترپلان شهری و فرهنگی بامیان یاری همه‌جانبه رسانند.



**حقوق فرهنگی هنوز هم مهجور و ناشناخته باقی مانده و اهمیت و کاربرد آن به عنوان یک**

**حق بشری آن چنان که باید درک نشده است. این در حالی است که حقوق فرهنگی در میان**

**سایر شعب حقوق بشری حیثیت قلب در پیکره‌ی انسان را دارد که خون حیات و بالندگی را در**

**شریان‌های آن‌ها تزریق می‌کند و زندگی اجتماعی انسان‌ها را بر معیار ارزش‌های معقول و مقبول**

**انسانی عیار ساخته و مصون نگه می‌دارد.**

## حقوق فرهنگی

### در آیین‌های اسناد بین‌المللی حقوق بشر (۱)



دکتر عبدالروف شایان

#### مقدمه

به‌رغم تلاش‌های صورت گرفته از سوی ملل، نخل، سازمان‌های بین‌المللی و اندیشمندان، حقوق فرهنگی هنوز هم مهجور و ناشناخته باقی مانده و اهمیت و کاربرد آن به عنوان یک حق بشری آن چنان که باید درک نشده است. این در حالی است که حقوق فرهنگی در میان سایر شعب حقوق بشری حیثیت قلب در پیکره‌ی انسان را دارد که خون حیات و بالندگی را در شریان‌های آن‌ها تزریق می‌کند و زندگی اجتماعی انسان‌ها را بر معیار ارزش‌های معقول و مقبول انسانی عیار ساخته و مصون نگه می‌دارد. جامعه‌ی بشری برای رسیدن به آرزو و آرمان دیرینه و انسانی خویش که همانا آزادی، عدالت و صلح است، باید در کنار سایر سازوکارهای حقوقی اجتماعی، به توسعه و تأمین حقوق فرهنگی انسان‌ها پرداخته و تلاش نمایند که اهمیت و نقش حقوق فرهنگی در راستای تأمین آزادی، عدالت و صلح روشن‌تر از پیش برجسته گردیده و حقوق فرهنگی جایگاه شایسته‌ی خویش را در جامعه‌ی بشری احراز نماید. این نوشته سعی دارد تلبور حقوق فرهنگی را در اسناد و میثاق‌های بین‌المللی برجسته ساخته و به نقش و اهمیت آن در اعمار یک جامعه‌ی سالم و صلح‌آمیز بپردازد.

اما قبل از همه، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که در بحث از حقوق فرهنگی، ما با دو مفهوم مواجه ایم که هر دو مهم و نامتغین هستند. یکی مفهوم حقوق است، زمانی که بر فرهنگ مترتب شود و دیگری مفهوم فرهنگ است. در قلمرو دانش حقوق، تعریف حقوق مشخص است و قواعد، اصول و مبانی حقوقی تعریف‌شده هستند، اما در شعب مختلف حقوق، این وضاحت دیده نمی‌شود، مگر در آن‌جایی که تجربه اجتماعی و حقوقی بارور شده باشد. به عنوان مثال، در حوزه‌های حقوق مدنی، کیفری، خانواده و بعضی شعب دیگر، به جهت قدامت و تجربه اجتماعی و قضایی، مفاهیم حقوقی روشن است، اما حوزه‌های تازه‌ای وجود دارد که به غنچه‌های ناشگفته‌ای می‌مانند که چندان مورد آزمون و بررسی قرار نگرفته‌اند.

یکی از آن حوزه‌ها «حقوق فرهنگی» است. این شعبه از حقوق، به خاطر عدم توجه کافی به آن از یک سو، و گستردگی و تنوع‌پذیری مسائل فرهنگی از سوی دیگر، مبهم و نامتغین باقی مانده و در جامعه‌ی ما تا به حال جز در ساحات بسیار محدود، اقدامات تعیین‌کننده و ابهام‌زدایانه صورت نگرفته است. مفهوم مبهم و نامتغین دیگر «فرهنگ» است. لازم است توضیحا به تعریف چند مفهوم پرداخته شود:

**فرهنگ:** فرهنگ در یک مفهوم عام، عبارت از اندیشه یا احساس است که در هر قالب یا صورتی توسط کالای فرهنگی عرضه می‌شود.

**کالای فرهنگی:** کالایی است که هدف مستقیم و بلافصل

آن، انتقال اندیشه یا احساس در هر قالب یا صورتی است.

مانند کتاب، نمایشنامه، موسیقی، رسانه‌ها و...

**فعالیت فرهنگی:** مجموعه عملیات و اقداماتی است که به تولید یک کالای فرهنگی منتهی می‌شود. مانند کار یک مؤلف، فعالیت یک خبرنگار، کار یک آهنگساز، کار یک چاپخانه و...

نکته قابل توجه دیگر این است که نوع قواعد، اصول و مقرراتی که حقوق بر یک موضوع بار می‌کند، متأثر از خصوصیات آن موضوع است. مثلاً نهاد خانواده ویژگی‌های خاص خود را دارد که با خصوصیات امر تجارت متفاوت است و حقوق مطابق همان ویژگی‌های موجود در خانواده، احکام و مقرراتی را بر آن مترتب می‌سازد. این نکته بر ملاحظه می‌سازد که تفاوت بین شعب حقوق، ناشی از متفاوت بودن نهادهای اجتماعی است.

بنابراین، در حیطه‌ی فرهنگ، برای مترتب ساختن اصول و مقررات حقوقی بر آن، لازم است ویژگی‌های فرهنگ مورد شناسایی و توجه قرار داده شود.

رشد تکنولوژی به گونه‌ی بسیار وسیع و گسترده، در کنار گستردگی و تنوع‌پذیری مسائل فرهنگی، موجب ایجاد چند خصوصیت مهم در عرصه‌ی فرهنگی شده است که ذیلاً به آن اشاره می‌گردد:

الف- سرعت در تولید کالاهای فرهنگی: بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی مانند نشر کتاب، در گذشته فرایند زمان‌بری را طی می‌کرد، اما تکنولوژی جدید این فعالیت‌ها را چنان سرعت بخشیده که در کمترین زمان، یک کتاب حروف‌چینی، چاپ و منتشر می‌شود و این سرعت در تمام عرصه‌های کالای فرهنگی مشهود است.

ب- سهولت در عرضه کالاهای فرهنگی: در کنار سایر وسائل و امکانات به وجود آمده، نقش رسانه‌ها (به خصوص کامپیوتر و اینترنت) را در جهت تسهیل عرضه کالاهای فرهنگی نمی‌توان نادیده گرفت؛ به گونه‌ای که این وسائل و امکانات به هر انسانی در هر گوشه‌ای از جهان این توانایی را داده است که به تولید فرهنگ پرداخته و آن را در اسرع وقت در اقصی نقاط عالم توزیع نموده و عرضه بدارد.

ج- فراوانی تولید کالای فرهنگی: امروزه از برکت انقلاب در عرصه‌ی تکنولوژی، انواع و اقسام کالاهای فرهنگی با تنوع موضوعی و به اشکال مختلف (دیداری، شنیداری، نوشتاری) در دسترس است. این فراوانی، توان انتخاب مخاطبان کالاهای فرهنگی را بالا برده است؛ به گونه‌ای که هر نوع کالای فرهنگی را می‌توانند انتخاب کنند.

این‌ها واقعیت‌هایی است که در جهان امروز به وجود آمده است و ما خواه ناخواه با آن مواجه و از آن متأثر هستیم. حال فرهنگ به عنوان یک موضوع و با دارا بودن خصوصیات مزبور، باید بر آن، احکام حقوقی بار شود و این در حالی است که محوریت کالاهای و فعالیت‌های فرهنگی را «اندیشه و

احساس» تشکیل می‌دهد، که می‌تواند ویژگی دیگری برای مسائل فرهنگی باشد. بنابراین، این‌ها امور نامتغین و چه بسا غیرقابل تعریف هستند، و اگر تعریفی هم از این مسائل و موضوعات داشته باشیم، تعریف‌های بسیار متکثر خواهد بود؛ چرا که ضابطه‌ی نوعی نمی‌توان برای مفاهیم فرهنگی شناسایی و تعیین نمود. مثلاً از یک تصویر، از یک بیت شعر، از یک عکس و حتی از متن یک خبر که خبرگزاری‌ها مخابره می‌کنند، افراد به فراخور وضعیت شخصی و فکری خود، برداشت‌های متعدد می‌کنند. یعنی پیام، یکی است، اما مفاهیمی که از پیام می‌گیرند، متکثر است. این مسأله، امر تفسیر حقوقی فرهنگ را دشوار می‌سازد و مشکل خواهد بود که بر مسائل فرهنگی بتوانیم احکام حقوقی را مترتب سازیم.

**پیشینه و اهمیت حقوق فرهنگی در حقوق بین‌الملل**

مطالعه‌ی پیشینه و نحوه‌ی شکل‌گیری هر اصطلاحی، به شناخت و درک عمیق‌تری از آن کمک خواهد نمود. اصطلاح حقوق فرهنگی نیز همانند بسیاری از مفاهیم معمول در عرصه‌ی بین‌الملل فراز و نشیب بسیاری را تا رسیدن به مفهوم امروزی خود پیموده است که برای درک بهتر و بیشتر ریشه‌های حقوق فرهنگی، به طور گذرا به آن اشاره می‌گردد.

الف- پیشینه حقوق فرهنگی

منشور سازمان ملل متحد نخستین سند بین‌المللی است که در بند ۱ ماده ۳ خود، در بیان مقاصد سازمان ملل، به لزوم حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائلی که دارای جنبه‌ی فرهنگی هستند توجه نموده است. این منشور، در بند ۱ ماده ۶۲ خود، ارائه گزارش و توصیه به کشورهای عضو راجع به مسائل فرهنگی را از اختیارات شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد قرار داده است.

اما اصطلاح حقوق فرهنگی، نخستین بار در مذاکرات تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت. پس از تصویب سند مذکور و در روند تهیه‌ی پیش‌نویس دو میثاق حقوق بشری (میثاق حقوق سیاسی-مدنی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)، تردیدها و پرسش‌هایی پیرامون تدوین حقوق بشر در دو سند جداگانه یا توأمان، برای کمیسیون حقوق بشر ایجاد شد که مجمع عمومی ملل متحد در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش، طبق قطعنامه ۴۲۱ خود در سال ۱۹۵۰ اعلام نمود که کمیسیون باید یک میثاق واحد در زمینه حقوق بشر تدوین نماید؛ اما این دیدگاه با رایزنی‌های دولت‌های غربی تغییر کرد و ضمن قطعنامه ۵۴۳ مجمع عمومی در سال ۱۹۵۲ از کمیسیون خواسته شد که حقوق مطروحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ را به دو میثاق بین‌المللی تقسیم کند، یکی میثاق حقوق مدنی و سیاسی و دیگری میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

و اهداف جامعه در ارتباط هستند، به معنای مجوزی جهت حذف نام آن‌ها از حقوق افراد در مقابل دولت‌ها نیست؛ بلکه این بر ضرورت توجه به این حقوق و مفهوم دقیق آن در برنامه‌ریزی‌ها و اهداف کلان تأکید می‌کند.

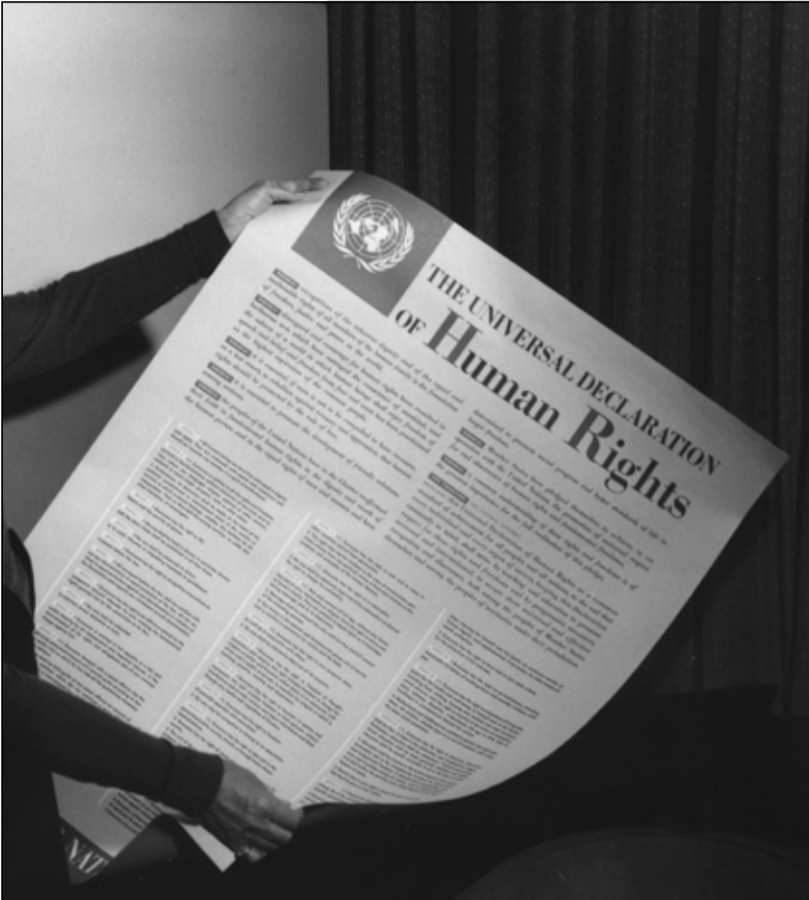
در واقع دولت نباید به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان مانند امتیازی که در اختیار آنان قرار می‌دهد نگاه کند؛ بلکه این‌ها حق‌هایی هستند که افراد در برابر دولت‌ها دارند و باید در برنامه‌ها و سیاست‌های دولتی لحاظ گردد. باید توجه داشت که حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بخشی از حقوق بشر جهانی هستند و نقش مهمی در حفظ ماهیت همبستگی جهانی و بهبود زندگی اقشار آسیب‌پذیری چون زنان، کودکان، سالمندان و معلولان به صورت فردی و گروهی بازی می‌کنند.

در اهمیت حقوق فرهنگی به عنوان یکی از اجزای حقوق بشر جهانی، باید گفت گرچه بی‌توجهی‌ها به این حوزه از حقوق، موجب گردیده است که به آن اولویت کمتری داده شود؛ اما حقوق فرهنگی یکی از حقوق مبنایی پذیرفته شده در حقوق بشر جهانی است که زمینه‌ساز تحقق رعایت و احترام به کرامت و هویت‌های گوناگون انسانی با ملاحظه‌ی تنوع فرهنگی است. در واقع این حقوق اذهان را برای پذیرش تنوع فرهنگ‌ها و هویت‌های افراد انسانی، تکرنگ‌رایی، تساهل و مدارای افراد با آن فراهم می‌کند که مبنای ایجاد همبستگی اجتماعی و در سطح وسیع‌تر، همبستگی جهانی است. بدین ترتیب این حقوق علاوه بر ارتباط مستقیم با تحقق حقوق نسل اول (سیاسی-مدنی)، با ایجاد بستر فکری مناسب، با حقوق نسل سوم (حقوق همبستگی) و تحقق آن نیز در ارتباط است. علاوه بر نکات مذکور، اندیشه و فرهنگ، اساس هویت انسان و فصل ممیز او از سایر مخلوقات است. در این صورت محروم کردن انسان از حقوق فرهنگی‌شان، همانند محروم کردن او از تنفس و به منزله قتل و نابودی او خواهد بود.

به همین جهت، در قطعنامه ۱۰/۲۳ شورای حقوق بشر و اولین گزارش گزارشگر ویژه‌ی حقوق فرهنگی ملل متحد مطرح شده است که حقوق فرهنگی جزء کامل‌کننده، جهانی، وابسته و جدایی‌ناپذیر حقوق بشر است. در بسیاری موارد، حقوق فرهنگی برای شناسایی و رعایت کرامت انسانی حیاتی است؛ چرا که توسعه و بیان اهداف مختلف جهانی را تضمین می‌کند و شامل آزادی‌های مربوط به هویت انسانی می‌شود. در نظر عام تفسیری شماره ۲۱ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در اهمیت این حقوق بیان شده است که ترویج و رعایت کامل حقوق فرهنگی، برای پاس‌داشت کرامت انسانی و حفظ تعامل مثبت اجتماعی میان افراد و اجتماعات چندفرهنگی و متنوع در جهان، امری حیاتی است. طبق نظر گزارشگر ویژه، فراهم آوردن درک کاملی از حقوق فرهنگی، در واقع بخشی از سیستم گسترده‌ی حقوق بشر است و بنابراین در هنجارهای موجود و اصول پذیرفته‌شده‌ی حقوق بین‌المللی بشری ریشه دارد. این حقوق با ایجاد پذیرش تنوع فرهنگی، اجازه‌ی درک کامل اصول جهانی حقوق بشر را فراهم می‌کند و بدین ترتیب بستر را برای تحقق آن مهیا می‌سازد. گزارشگر ویژه‌ی حقوق فرهنگی خود و بهره‌مندی از آن حقوق که همچنین حقوق فرهنگی ابزار ضروری برای توسعه، صلح و حذف کامل فقر است و برای ایجاد همبستگی اجتماعی و احترام و درک متقابل میان افراد و گروه‌ها، در عین حفظ تنوع‌های‌شان، لازم می‌باشد.

در نتیجه، می‌توان اهمیت حقوق فرهنگی را در دو عرصه داخلی و بین‌المللی اختصاراً به گونه ذیل تبیین نمود: (اول) در عرصه بین‌المللی: ترویج تساهل و مدارا، حفظ و حراست از کرامت بشری، احترام به انسان و انسانیت، ایجاد همبستگی و ارتقای توسعه و تمدن در یک دنیای امن و عاری از تبعیض از طریق توجه، تبیین و به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی انسان‌ها میسر می‌گردد.

(دوم) در عرصه ملی: جوامع دارای اقوام، ملیت‌ها و مذاهب گوناگون و دارای فرهنگ‌های گوناگون هستند، که همه در پی اجرایی شدن حقوق فرهنگی خود و بهره‌مندی از آن حقوق می‌باشند. از آن‌جا که درگیری‌ها، تعارض و کشمکش‌ها بین اقوام و گروه‌ها، در حقیقت ریشه در بی‌توجهی به حقوق فرهنگی آن‌ها دارد، تبیین و اجرایی ساختن حقوق فرهنگی آنان می‌تواند گامی در جهت ایجاد فضای صلح، آزادی و امنیت باشد.



حقوق نسل اول قرار گرفت و بعدها حقوق همبستگی، همچون حق تعیین سرنوشت و حق بر توسعه به عنوان حقوق نسل سوم به آن اضافه گردید. در این میان در عمل همواره حقوق نسل اول مورد توجه بیشتر و در اولویت بوده‌اند. این تقسیم‌بندی نخستین بار توسط کارل واساک به عنوان پیشنهاد مطرح شد و در پی آن، توسط بسیاری از نویسندگان این عرصه تکرار گردید. با این حال، برخی از اندیشمندان اساساً با این تقسیم‌بندی موافق نیستند و معتقدند که نمی‌توان تاریخچه‌ی تحول حقوق بشر را طبق گفته‌ی واساک تقسیم و دسته‌بندی کرد؛ و در صورت پذیرش این تقسیم‌بندی باید میان حقوق مدنی و سیاسی نیز تقسیم قائل شد؛ چرا که در بسیاری از کشورها حقوق سیاسی بسیار دیرتر از حقوق مدنی و حتی در برخی بسیار دیرتر از حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان یک حق بشری پذیرفته شده است.

البته تمایزهای موجود میان حقوق مدنی و سیاسی را از یک سو و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را از سوی دیگر نمی‌توان انکار کرد و به درستی گفته شده است که بیشتر این تمایزات مربوط به نقش دولت در تحقق و تضمین این حقوق است. نقش ایجابی دولت در تحقق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نقشی فعال‌تر نسبت به حقوق مدنی و سیاسی است؛ اما این نباید باعث شود که مطابق خواست برخی از دولت‌ها، آن‌ها به عنوان حقوق غیرقابل دادخواهی مورد توجه قرار نگیرند.

این گفته که این دست از حقوق شامل حقوق توده‌ای از افراد آسیب‌پذیر از جمله اقلیت‌های مذهبی، قومی، زبانی و... می‌شوند، صحیح است و به همین جهت در مواردی نیازمند حمایت‌های ویژه هستند؛ اما این در مورد تمامی این حقوق صادق نیست. به علاوه، هنگامی که درمی‌یابیم که این حقوق بیش از حقوق مدنی و سیاسی با برنامه‌ها و سیاست‌ها

و ارائه پیشنهادها و توصیه‌ها به شورای حقوق بشر جهت اتخاذ تدابیر لازم؛

۳. همکاری با کشورها جهت تسریع اتخاذ تدابیر مناسب در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای پیشبرد و حمایت از حقوق فرهنگی از طریق ارائه پیشنهادات مشخص و انسجام‌بخش؛

۴. مطالعه رابطه میان حقوق فرهنگی و تنوع فرهنگی در همکاری نزدیک با کشورها و سایر بازیگران مرتبط از جمله یونسکو، به منظور ارتقای حقوق فرهنگی؛

۵. مدنظر قراردادن رویکرد جنسیتی و توجه به حقوق افراد دارای معلولیت (برای رفع تبعیض‌ها علیه زنان و معلولین)؛ ۶. همکاری نزدیک با سازمان‌های غیردولتی، گزارشگران موضوعی شورای حقوق بشر، کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، یونسکو و دیگر بازیگران مرتبط با حیطه‌ی مأموریت‌شان و پیگیری و شرکت در نشست‌ها و کنفرانس‌های تخصصی مربوطه.

این مقام تا کنون فعالیت‌های مثبتی را در زمینه‌ی تعیین و تبیین مفهوم حقوق فرهنگی و قلمرو آن و ارتباط آن با جهانی‌شدن و فرایند توسعه و دسترسی، مشارکت و مساعدت در حیات فرهنگی بدون هر گونه تبعیض، از طریق بازدید از کشورهای مختلف، برگزاری سمینارها، ارائه مشاوره‌های عمومی و گزارش در زمینه‌های مختلف از جمله مشارکت در حیات فرهنگی، احترام به تنوع فرهنگی، بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی و محصولات آن و... به شورای حقوق بشر، در جهت توسعه‌ی حقوق فرهنگی صورت داده است.

#### ب- اهمیت حقوق فرهنگی

دوگانگی ایجاد شده در دو میثاق حقوق بشری ۱۹۶۶ موجب ایجاد تمایزاتی میان حقوق مطروحه در این دو سند و تفکیک آنان گردید. بر اساس این برداشت، حقوق فرهنگی به عنوان حقوق نسل دوم در برابر حقوق مدنی و سیاسی به عنوان

### اهمیت حقوق فرهنگی را در دو عرصه داخلی و

#### بین‌المللی اختصاراً به گونه ذیل تبیین نمود:

#### اول) در عرصه بین‌المللی: ترویج تساهل و مدارا، حفظ

و حراست از کرامت بشری، احترام به انسان و انسانیت،

#### ایجاد همبستگی و ارتقای توسعه و تمدن در یک دنیای

امن و عاری از تبعیض از طریق توجه، تبیین و به رسمیت

شناختن حقوق فرهنگی انسان‌ها میسر می‌گردد.

#### دوم) در عرصه ملی: جوامع دارای اقوام، ملیت‌ها و

مذاهب گوناگون و دارای فرهنگ‌های گوناگون هستند،

که همه در پی اجرایی شدن حقوق فرهنگی خود و

بهره‌مندی از آن حقوق می‌باشند. از آن‌جا که درگیری‌ها،

تعارض و کشمکش‌ها بین اقوام و گروه‌ها، در حقیقت

ریشه در بی‌توجهی به حقوق فرهنگی آن‌ها دارد، تبیین

و اجرایی ساختن حقوق فرهنگی آنان می‌تواند گامی

در جهت ایجاد فضای صلح، آزادی و امنیت باشد.

#### ادامه از صفحه قبل

بدین ترتیب گام بعدی در توسعه‌ی حقوق فرهنگی با تصویب میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ برداشته شد، که علاوه بر تبیین نسبی این حقوق، اتخاذ تدابیری برای اعمال کامل آن‌ها توسط دولت‌های عضو این میثاق، الزامی گردید.

اما میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بالعموم و حقوق فرهنگی به طور خاص به دلایل مختلف مورد بی‌توجهی قرار گرفت که از جمله می‌توان به دلایل ذیل اشاره نمود:

● پراکندگی این حقوق در اسناد بین‌المللی: این حقوق به صورت پراکنده در اسناد بین‌المللی آورده شده و به شکل یک موضوع مشخص و انسجام‌یافته در سند خاص و جداگانه‌ای گردآوری نشده است.

● ابهام در حقوق فرهنگی: مسائل فرهنگی تنوع‌پذیر بوده و حیطه‌ی وسیعی از موضوعات را شامل می‌شود. این مسئله باعث ابهام در حقوق فرهنگی گردیده؛ به گونه‌ای که پهنای دامنه‌ی این ابهام را تعریف و تعیین محدوده‌ی این مفهوم تا مصادیق آن را نیز در بر می‌گیرد.

● نگرانی دولت‌ها: دولت‌ها همواره هراس داشته‌اند که تبیین حقوق فرهنگی، می‌تواند به تشویق اقلیت‌ها به گرایش‌های جدایی‌طلبانه منجر شود و در نتیجه تهدیدی برای تمامیت و همبستگی ملت و کشورشان گردد؛ زیرا تبیین حقوق فرهنگی و توجه به آن، درخواست گروه‌ها، قومیت‌ها، اقلیت‌ها و افراد را برای اعمال بی‌کموکاست این حقوق توسط دولت‌ها در پی دارد، به خصوص که در تبیین «حق مشارکت در زندگی فرهنگی» گفته می‌شود که «حقوق فرهنگی، از جمله حق دستیابی هر کس به فرهنگ خاص خود و نیز به میراث فرهنگی دیگران را شامل می‌شود.» پس از دهه هفتاد، اهمیت این حقوق بر جامعه بین‌المللی آشکار شد و تلاش‌هایی در جهت شناخت و توسعه‌ی حقوق فرهنگی از سوی سازمان ملل، بالاخص از جانب یونسکو صورت پذیرفت. یونسکو در بیست‌ودومین اجلاس خود در پاریس در سال ۱۹۸۳ طبق قطعنامه شماره ۲۰/۱۱ خود، دهه‌ی ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸ را دهه‌ی توسعه‌ی فرهنگی نامید و برنامه‌های مختلفی را در زمینه‌ی ارتقای جایگاه فرهنگ در جامعه بین‌المللی راه‌اندازی نمود؛ از جمله کنفرانس‌های جهانی مختلف در زمینه‌ی فرهنگ همچون کنفرانس بین‌المللی و نیز، استکهلم، مکزیکوسیتی و تصویب کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌ها در این زمینه، به ویژه میراث فرهنگی و بسترسازی لازم از طریق انتشار محصولات فرهنگی متفاوت از قبیل کتب، بولتن‌ها، بروشورها، ویدئوهای آموزشی و...

بازتاب این تلاش‌ها در عرصه‌ی برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ی جهانی و ایجاد جایگاه گزارشگر ویژه‌ی حق بر آموزش در سازمان ملل، در سال ۱۹۹۸ آشکار شد و نمود کامل این توجه و تلاش‌ها را می‌توان در تعیین مقام گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل متحد در زمینه‌ی حقوق فرهنگی، طبق قطعنامه ۱۰/۲۳ شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۹ مشاهده نمود که قطعاً گام جدی و مؤثر در راستای توسعه و تدوین اسناد و ابزار کارآمد در رابطه با حقوق فرهنگی در سطوح ملی و بین‌المللی بوده می‌تواند.

در قطعنامه یاد شده، گزارشگر ویژه‌ی حقوق فرهنگی موظف گردید تا نسبت به انجام امور زیر اقدام کند:

۱. تعیین مناسب‌ترین رویه‌ها جهت پیشبرد و حمایت حقوق فرهنگی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی؛
۲. تعیین موانع احتمالی پیشبرد و حمایت از حقوق فرهنگی



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه  
مدیر مسئول: حسن رضا خاوری  
معاون مدیر مسئول: محمد واثق حسینی (۰۷۷۹۲۰۸۷۸۱)  
سردبیر: علی جوادی \* مدیر اجرایی: علی فیضی (۰۷۷۳۵۱۹۳۱۹)  
هیئت تحریریه: اسلم غرجستانی، انور رحیمی، سمیه عرفانی، ضیا روشنگر، عبدالرزاق شایان، محمد روحانی، محمدرضا اهورا، محمدعلی فیاض، مصطفی محمدی و امیر کوثری  
ویراستار: عباس اسدیان \* صفحه آرا: نسیم وکیلانی  
دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روبروی مسجد رسالت  
مراکز توزیع: بامیان، دابکندی، غور و کابل  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۰ افغانی



آبب عباس اسدیان

# هرگز ناامید نمی شوم

روی تخت بیمارستان افتاده است. دست و پایش درست کار نمی کند، اما تلاش می کند خودش را از جایش بلند کند. به زحمت زیاد، و با کمک دستگیرههایی که از بالای تختش آویزان است، خودش را بلند می کند. لاغر و تکیده شده. تختش در جلوی پنجره قرار دارد؛ آفتاب به صورت مستقیم به صورتش می تابد. سرش را به طرف چپ کج می کند تا آفتاب به صورتش نتابد و بتواند راحت تر حرف بزند. بدنش نحیف و صدایش پایین است. نفس های عمیق می کشد، گلویش را صاف می کند. خسته و دردمند اما با امیدواری و لبخند به حرف زدن شروع می کند.

اسمش نورعلی است. تاریخ تولدش را به صورت دقیق به یاد ندارد، اما می گوید ۲۵ سال سن دارم. «۲۵ ساله شده ام. در ولسوالی شهرستان به دنیا آمده ام». برای یک شاگرد مکتب ۲۵ سال عمر زیاد به نظر می رسد اما این سن برای نورعلی فقط یک عدد است. نورعلی در این ۲۵ سال بیش از آن که «زندگی» کرده باشد، «سختی ها» را تجربه کرده است. دو بار برای کارگری به ایران رفته و پنج ماه در اعماق زمین، در معدن ذغال سنگ دره صوف، کار کرده است. همه ی این ها برای این است تا او بتواند با مصارف خودش درس بخواند و وارد دانشگاه شود. نورعلی می گوید در ایران سخت کار می کردم تا پول دربیآورم و بتوانم درس هایم را بخوانم. اما بعد از آن که ارزش پول ایران به شدت پایین می آید، او مجبور می شود به وطنش برگردد. می گوید: «از ایران که آمدم، مستقیم طرف دره صوف رفتم». وقتی می گویم که خب تو زوار شده بودی، پس باید خانه می رفتی تا برایت مهمان داری می گرفتند، در جوابم با لبخند می گوید: «چند میلیون تومان که در ایران کار کرده بودم به سختی کرایه موترم می شد. پول زیاد نداشتم. باید طرف معدن ذغال سنگ می رفتم تا کار می کردم و هزینه تحصیل را درمی آوردم». از آن جایی که علی نمی خواهد بار دوش خانواده اش باشد، می گوید با کار شبانه روزی در دره صوف توانستم هزینه حداقلی تحصیلم را دربیآورم.

نورعلی باید هفت سال قبل مکتب را تمام می کرد، اما ناگزیری های زندگی این فرصت را از او گرفته بود. مهاجرت، وضعیت بد اقتصادی و غیرفعال بودن مکتب در قریه اش باعث شده اند تا او نتواند زودتر از این ها امتحان کاندکور بدهد. او می گوید خیلی ها نسبت به درس خواندن ناامید اند و می گویند آن هایی که در این مملکت درس می خوانند هم به جایی نمی رسند، اما من به این حرف ها باور ندارم. «وقتی یک نفر یک سال یک کار را انجام بدهد، بیخی است اما می شود. ما که دوازده سال درس خواندیم خیلی بی فایده خواهد بود که امتحان کاندکور ندهیم و بی نتیجه بمانیم».

نورعلی تا صنف هفتم مکتب مدام اول نمره بوده، اما بعد از آن که پدرش فوت می کند او مثل سابق نمی تواند به درس هایش ادامه بدهد. «بعد از آن که پدرم از دنیا رفت، کارها زیاد شد و من اندکی از درس ها دور شدم». پدر نورعلی هفت سال قبل فوت کرده است. نورعلی حالا در شفاخانه محمدعلی جناح، واقع در دشت برچی، روی تخت بیمارستان است. آن روز که در کورس کوثر دانش انتحاری صورت گرفت، نورعلی به شدت زخمی شد؛ هر دو پایش آسیب دید؛ به پشت سر و دست چپش چهره ماین برخورد کرد و بازویش نیز زخم برداشت. با تمام این ها اما نورعلی خودش را خوش شانس می داند که زنده مانده است.

او به همراه پنج هم اتاقی اش در یکی از پس کوچه های دشت برچی زندگی می کند. قبل از این که کرونا شیوع پیدا کند و قرنطین آغاز شود، علی مشغول کار در معدن ذغال سنگ دره صوف بوده است. می گوید: «بسیار زیاد کار می کردیم. صبح ها وقت از خواب برمی خاستیم و شب ها نیز تا ناوقت ها کار می کردیم». او همان مقدار پولی را که از دره صوف به دست آورده است را پس انداز می کند تا بتواند با آن پول هزینه ی کورس های آمادگی کاندکور را تأمین کند. نورعلی با پولی که با آبله دستانش آن را به دست آورده است به طرف کابل می آید و به تاریخ ۲۵ سنبله همین سال در کورس کوثر دانش ثبت نام می کند. علی می گوید: «هزینه کورس ما مسمتری ۲۲۰۰ افغانی بود. اما من چون کمی ناوقت رسیده بودم، و پول زیاد هم نداشتم، به ۲۸۰۰ افغانی ثبت نام کردم».

در حمله انتحاری به کورس کوثر دانش دست کم ۲۴ نفر کشته و ۵۷ نفر زخمی شدند.

در برنامه های روزانه نورعلی چیزی به غیر از امیدوار بودن و درس خواندن وجود ندارد. «از ساعت ۹:۴۵ الی ۱۰:۳۰ بجه صبح در یک کورس دیگر می رفتم. بعد برمی گشتم و به کارهای خانگی ام می رسیدم، نان می خوردم و نماز می خواندم. دوباره می رفتم طرف کورس. از ساعت ۱۱:۱۵ الی ۱۱:۳۰ ساعت ۲:۳۰ کورس لیمیت می رفتم. از ساعت ۲:۳۰ الی ۴:۳۰ کورس عمومیات می رفتم». علی این برنامه هایش را هر روز تکرار می کند تا به هدفش نزدیک تر شود. هدف نورعلی مشخص است، او می خواهد یک انجینر شود. اما مکانی که علی از آن به عنوان سکوی برای رسیدن به آرزوها و اهدافش استفاده می کند به تاریخ ۳ عقرب مورد حمله قرار می گیرد. «از کوچه تنها می آمدم. هم اتاقی ام به پسنل نیاز داشت و از من پول خواسته بود. اما هنگام بیرون شدن از کورس یادش رفته بود پول بگیرد. ۲۰ افغانی در جیبم داشتم؛ مشغول فکر کردن به این موضوع بودم که هم برای خودم پسنل بخرم و هم برای هم اتاقی ام. ناگهان انتحاری شد. پریدم و به زمین خوردم. هیچ چیزی را نفهمیدم. اما وقتی خواستم بلند شوم دست و پایم کار نمی کرد». آن روز علی به جای آن که پسنلش را بخرد و به اتاق برگردد، آمبولانس او را به شفاخانه انتقال داد. البته علی حالا زنده است و باز هم می تواند برای رسیدن به آرزوهایش تلاش کند، ولی خیلی های دیگر آن روز توسط بمب انتحاری پرپر شدند و با یک عالم آرزو به خاک سپرده شدند.

نورعلی همانند بی شمار از هم وطنانش از وضع موجود ناراضی است. او می گوید: «امنیت در دست دولت است. دولت باید توجه بیشتر روی مسائل امنیتی داشته باشد؛ نه مسجد رفته می شود، نه دانشگاه، نه کورس و نه حتی به بازار».

با همه ی این بدبختی ها اما نورعلی امیدوار است. امیدواری علی شاید بیشتر به این خاطر باشد که داکترها برایش گفته اند بدون آن که معلول شود، زخم هایش جور خواهد شد. علی می گوید: آن روز که انتحاری شد و «زمین خوردم» خیلی ترس داشتم که مبادا معیوب شده باشم و تا آخر نتوانم راه بروم. البته وقتی علی از زندگی اش بیشتر می گوید، دلایل زیاد برای امیدوار بودنش پیدا می کند. «وقتی در ساختمان های بلندمنزل فقط روی چوب هایی که عرضش بیشتر از ۲۰ سانتی متر نیست، ایستاد می شدم و کار می کردم ناامید نبودم؛ وقتی در معدن ذغال سنگ دره صوف در عمق ۳۰۰ متری زیر زمین می رفتم ناامید نبودم؛ حالا هم ناامید نیستم». با این جملات، نورعلی می گوید من به درس هایم «ادامه می دهم»؛ و بازم تکرار می کند: «آره، ادامه می دهم». بار دوم این جمله به حالت عادی بیان نمی شود؛ زیرا آمیزه ای از تردید و یقین است. قبل از این که علی جمله اش را تکمیل کند، خبر می رسد که در دانشگاه مرکزی کابل حمله مسلحانه صورت گرفته است....



روز روشن مه هردم سَوَه خُوار  
خوراک خوب مه نان جَوَه خوار

خدایا روزگار مه بدی بَدَه  
محبت شی یک سَرَه دَوَه خوار

خدایا خُوشک شونه دیستای مردک  
دیست بیزون شی سر مه زَوَه خوار

تئی موشت و لَعْد شی دم ندروم  
زور شی رقم زور گوَه خوار

بیری شدمو آلی د ریزگگی خو  
شوی مه پیره عَمَر مه نَوَه خوار

جوانی پیر کردم د نام آته  
لیکین آته مه کلو سَوَه خوار

تحمل ندروم زنده بشوم ما  
خوشبختی مه خیال پَلَوَه خوار

زیر باری قیسمت تائمو شدم ما  
دیگه زندگی مه پَرچوه خوار

حالی که موموروم از یاد تو نره  
اولادای مه خیلی کَوَتَوَه خوار

زیری دیست میندر کتَه نشونه  
که روز پکشی بی افتَوَه خوار

گپ اخیر مره از یاد تو نره  
جواب سنگ گور مه اوَه خوار

«گ. زار»

